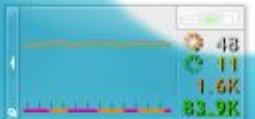
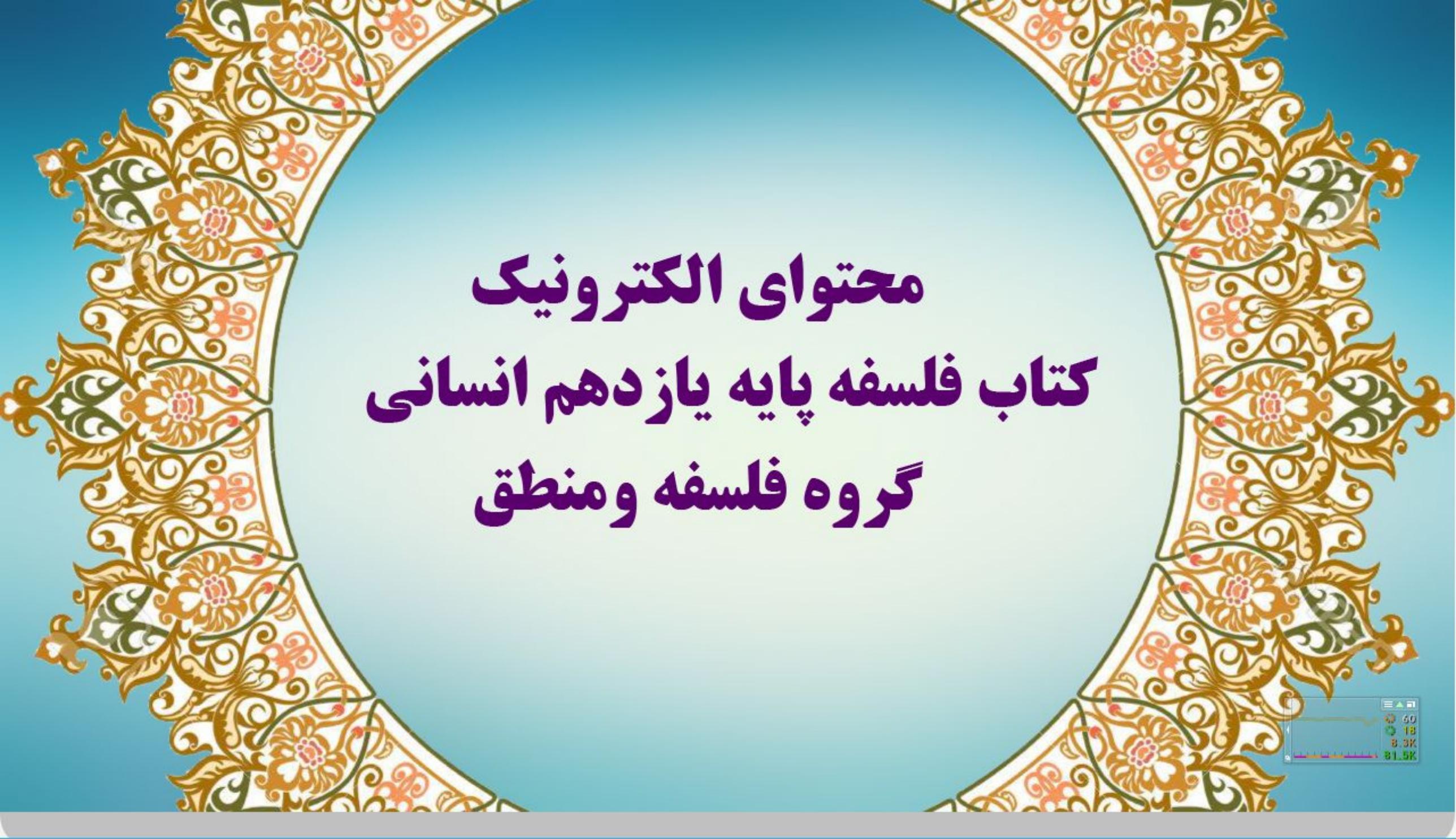


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنده و مهربان

In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful.





محتوای الکترونیک
کتاب فلسفه پایه یازدهم انسانی
گروه فلسفه و منطق

سرگروه فلسفه و منطق

شهرستان سلماس

نجمه خضرلو

سال تحصیلی ۹۵-۹۶



دیر مدرسه دیرستان مدنی

دیرستان شهدای سلماس

شهرستان سلماس

:ایمیل

falsafehsalmas@chmail.ir



محتوای

الکترونیک

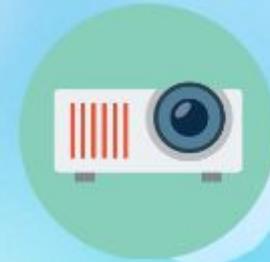
کتاب فلسفه

پایه یازدهم

انسانی



مطالب
درسی





در این درس با فلسفه افلاطون آشنا می شویم. افلاطون، یکی از بزرگترین فلاسفه جهان، در آتن و به احتمال قوی در سال ۴۲۷ یا ۴۲۸ قبل از میلاد در یک خانواده متشخص آتنی متولد شد. پدرش آریستون و مادرش پریکتیونه بود. گفته اند نام اصلی او آریستوکلس بوده و نام افلاطون بعدها به مناسبت پیکر تنومندش به او داده شده است. افلاطون در آغاز جوانی به مطالعه نقاشی و سرودن شعر پرداخت تا در سن بیست سالگی با سقراط آشنا شد و به شاگردی او درآمد و تا پایان عمر سقراط همراه وی بود. از افلاطون کتاب ها و رساله های فراوانی در دست است که عمق تفکر فلسفی او را به ما نشان می دهد. سبک افلاطون در مباحث فلسفی سبک گفت و گوی عقلی است که به دیالکتیک

گوهرهای اصیل و جاودانه

مشهور است و آن را از سقراط آموخته است. افلاطون در همه مباحث فلسفی خود از زبان سقراط سخن می گوید و لذا قهرمان داستان های فلسفی او سقراط است و این به دلیل احترام خاصی است که برای استاد خود قائل بوده است. افلاطون در آتن دانشگاهی به نام «آکادمی» بنیان نهاد و حوزه های مختلف علمی را در آنجا پدید آورد و به تربیت شاگردان بسیاری همت گماشت. سرانجام در سال ۳۴۷ یا ۳۴۸ قبل از میلاد در سن هشتاد سالگی دیده از جهان فروبست



یکی از مسائلی که ذهن انسان را همواره به خود مشغول داشته است، مسئله شناخت و معرفت است. شناختی که توأم با یقین باشد و اعتبار آن با گذشت زمان و تغییر شرایط روزگار کاستی نگیرد و از بین نرود، همیشه برای آدمی از مطلوب ترین چیزها بوده است. همه فلاسفه کمابیش کوشیده اند تا شرایط لازم برای به دست آوردن شناسایی یقینی را معین کنند که البته سیر در اندیشه های آنان در این زمینه بسیار شیرین و دلکش است. از جمله فیلسوفانی که در آثار خود به مسئله «شناسایی» توجه ،شایانی نشان داده و جنبه های مختلف این مسئله را به خوبی مورد کاوش های عقلانی قرار داده است افلاطون است

افلاطون در بحث های خود درباره مسئله شناسایی، ابتدا سؤالی را بدین شکل مطرح می کند شناخت حقیقی چیست و به چه چیزی تعلق می گیرد؟ به عبارت دیگر، کدام یک از آگاهی هایی که ما به دست می آوریم، از اعتبار بیشتری برخوردار است و آن آگاهی ها به چه اموری مربوط می شود؟ افلاطون پس از طرح این سؤال اساسی به روش مخصوص خود به حل آن می پردازد. ما در این درس می کوشیم تا راه حل این مسئله فلسفی را از زبان افلاطون بشنویم و تا حدی به آراء این حکیم بزرگ الهی نزدیک شویم



خاطرنشان می‌کنیم که افلاطون در هیچ یک از کتاب‌ها و رساله‌های خود درباره «شناسایی و معرفت» بیان منظم و کاملاً ساخته و پرداخته‌ای ارائه نمی‌دهد؛ بلکه نظریات او را که به نحو پراکنده‌ای در رساله‌های گوناگون ابراز شده، باید گردآوری کرد و یکجا در نظر گرفت

افلاطون در رساله «تئتوس» و «جمهوری» بیش از هر جای دیگر در باب «شناسایی» سخن گفته است. در رساله «تئتوس» به تفصیل آراء نادرست درباره شناخت و معرفت را پیش می‌کشد و با انتقاد از آنها، هیچ یک را شایسته نام‌شناسایی واقعی نمی‌داند. اما در رساله «جمهوری» که به موضوعات متنوعی اختصاص دارد و از مهم‌ترین رساله‌های افلاطون شمرده می‌شود، سهمی را هم به بیان آراء خود درباره شرایط شناسایی حقیقی اختصاص می‌دهد. ما در اینجا برای آشنایی با تفکر افلاطونی از این دو رساله بهره خواهیم جست

نمونه یابی: تا به حال فکر کرده‌اید که چرا بعضی از آگاهی‌ها و دانش‌های گذشته دانشمندان اشتباه بوده است؟ آیا می‌توانید چند مورد نمونه بیاورید؟



شناخت و ادراک حسی

در کتاب «تئئتوس» افلاطون از زبان سقراط به گفت و گو با تئئتوس که یک جوان دانش پژوه ریاضی بوده است، مشغول می شود و نظر وی را درباره شناخت حقیقی جويا می شود و سپس بر علیه سوفیست ها و بخصوص پروتاگوراس که از معروف ترین آنهاست دلیل می آورد و نظر آنها را که با تکیه بر ادراک حسی، حقیقت را امری نسبی می پنداشتند و برای آن معیار ثابتی قایل نبودند، رد می کند پروتاگوراس معتقد بود که شناسایی حقیقی همان شناختی است که ما با حواس خود به دست می آوریم؛ بنابراین آنچه حواس هرکسی گواهی می دهد؛ برای او عین حقیقت است. وی از این بیان نتیجه می گیرد که حقیقت نسبی است و هیچ دانش پایدار و مطلقى وجود ندارد. بحث درباره نظر پروتاگوراس را در گفت و گوی سقراط با تئئتوس در همین جا پی می گیریم

سقراط: تئئتوس گرامی! بار دیگر، از سر شروع کن و بگو که شناسایی چیست؟ مگو که از پاسخ ناتوانی؛ بلکه بکوش تا آن را بیابی و یقین بدان که اگر خدا بخواهد و از کوشش بازناستی پاسخ درست را خواهی یافت



سقراط: پسر جان! سخن صریح و بی پیرایه ای گفתי و کسی که بخواهد مطلبی را توضیح دهد باید چنین آشکار و بی پیرایه سخن بگوید. اینک بیا پاسخی را که دادی به یاری یکدیگر بررسی کنیم. تو گفתי شناسایی همان ادراک حسی است؟

تئتوس: آری

سقراط: بد نگفتی. این همان سخنی است که پروتاگوراس درباره شناسایی می گوید؛ گرچه مطلب را به گونه دیگری بیان می کند. او می گوید: «آدمی مقیاس همه چیز است، مقیاس هستی آنچه هست و اینکه چگونه است و مقیاس نیستی آنچه نیست و چگونه نیست.» گمان می کنم این سخن را شنیده یا خوانده باشی.

تئتوس: آری بارها خوانده ام

سقراط: و مقصودش این است که حقیقت هر چیز برای من همان طوری است که به ادراک من درمی آید و حقیقت هر چیز برای تو آن گونه است که به ادراک تو درمی آید.

تئتوس: بی گمان مراد او همین است.

سقراط: البته مردی چنان دانشمند یاوه نمی گوید. پس بیا سعی کنیم منظورش را بفهمیم



به این مثال توجه کن: وقتی باد می وزد یکی از ما دو نفر سردش می شود و دیگری نه، گاهی هم یکی آن را اندکی سرد می یابد و دیگری بیشتر، چنین نیست؟

تئتوس: همین طور است

سقراط: پس یا باید بگوییم که باد به خودی خود سرد است یا گرم؛ یا از پروتاگوراس پیروی کنیم و بگوییم برای آن کس که آن را سرد می یابد سرد است و برای دیگری سرد نیست

تئتوس: به نظر می رسد ناچاریم راه دوم را در پیش بگیریم

سقراط: پس باید قبول کنیم که باد بر هریک از ما به شکل خاصی نمودار می شود و این همان ادراک حسی یا احساسی است که ما از وزش باد داریم

تئتوس: البته

سقراط: پس ادراک حسی ماست که گرما و سرما و مانند آنها را به ما نشان می دهد؟

تئتوس: روشن است

سقراط: بنابراین ادراک حسی اگر شناسایی باشد حقیقت هر چیز را در می یابد و احتمال

خطا در آن نمی رود؟

تئتوس: البته



سقراط: اگر این عقیده درست باشد، نتیجه می گیریم که هیچ انسانی نمی تواند عاقل تر از انسان دیگری باشد، زیرا هرکس بهترین داور احساس هایی است که به دست می آورد؛ پس اینکه پروتاگوراس به تعلیم مردم می پردازد و مزد قابل توجهی هم دریافت می کند، کار غلطی است. باید بگوییم پروتاگوراس سر شوخی دارد که ما را به درس خود دعوت می کند و می خواهد حقیقت را به ما آموزش دهد. حتی از این هم بالاتر بگوییم، همه بحث ها و کاوش های علمی و فلسفی بی معناست، زیرا اگر قرار باشد هر پندار و عقیده ای درست شمرده شود، پس آیا ابلهانه نیست که مردم درباره آراء و عقاید هم گفت و گو کنند و بخواهند در این میان به حقیقت نایل شوند؟ پس آیا تعجب نمی کنی که ناگهان بر تو آشکار شد که تو از هیچ فرد دانایی کمتر نیستی؟

تئتوس: سوگند که بسیار شگفت زده ام

سقراط: حال بگذار از راه دیگری وارد شویم تا ببینیم که شناسایی معتبر و ادراک حسی واقعاً هر دو یک چیز هستند یا دو چیز مختلف

تئتوس: مشتاقانه گوش می دهم

سقراط: از تو می پرسم که وقتی کسی چیزی را در زمان گذشته شناخته است، آیا اگر دوباره آن را به یاد آورد، باز هم می شناسد یا نه؟



تئتتوس: چگونه ممکن است نشناسد؟

سقراط: حال بنا به فرض، قبول می کنیم که هرچه از راه دیدن یا شنیدن دریافت می کنیم، می فهمیم و می شناسیم و به آن دانش پیدا می کنیم؛ بنابراین کسی که چیزی را دیده است، از آنچه دیده است دانشی به دست آورده است. این طور نیست؟

تئتتوس: شکی نیست، زیرا شناسایی را مساوی ادراک حسی دانستیم

سقراط: و قبول داری که می توان آن را دوباره به یاد آورد؟

تئتتوس: البته با گذشت زمان فراموش نخواهد کرد

سقراط: و آنچه به یاد می آورد، چیزی است که پیش تر با حس، ادراک نموده و شناخته است؟

تئتتوس: بی گمان

سقراط: خوب اگر کسی چیزی را می بیند و می شناسد، همین که چشم بر هم گذاشت آن را

نمی بیند، ولی به یاد می آورد. این طور نیست؟

تئتتوس: بی گمان

سقراط: خوب اگر کسی چیزی را می بیند و می شناسد، همین که چشم بر هم گذاشت آن را

نمی بیند، ولی به یاد می آورد. این طور نیست؟



تئتتوس: درست است

سقراط: حال اگر «می بیند» برابر است با «می شناسد» پس «نمی بیند» برابر است با «نمی شناسد».

تئتتوس: درست است

سقراط: پس نتیجه این شد کسی که چیزی را شناخته است چون آن را به یاد آورد دیگر نمی تواند بشناسد چون آن را نمی بیند؛ حال آنکه گفتیم چنین چیزی ممکن نیست و هیچ کس این حرف را نمی پذیرد

تئتتوس: حق با توست

سقراط: می بینی که اگر بگوییم شناسایی معتبر همان ادراک حسی است، چه نتیجه ای به دست می آید؟

تئتتوس: آری می بینم

سقراط: پس شناسایی نمی تواند همان ادراک حسی باشد؛ پس ناگزیریم برای یافتن حقیقت شناسایی، بررسی را از سر بگیریم





افلاطون به انتقاد از ادراک حسی ادامه می دهد و نارسایی های آن را از جهات دیگری هم آشکار می سازد و در نهایت بی پایه بودن اعتقاد به اینکه شناسایی حسی یقین آور است را نشان می دهد
بررسی: به نظر شما چرا نمی توان به عالم طبیعت به عنوان پایه و موضوع معرفت حقیقی تکیه کرد؟
تکمیل: اگر شما به جای افلاطون بودید نارسایی ادراک حسی را چگونه ثابت می کردید؟



معرفت حقیقی

پس از این مرحله طبعاً این سؤال پیش می آید که: پس راستی، معرفت حقیقی چگونه چیزی است و از چه طریقی باید تحصیل شود؟ به نظر افلاطون شناخت حقیقی اصولاً همراه با یقین و استواری است. آن قبیل آگاهی ها که سست و لرزان بوده و با موازین دقیق معرفت وفق نداشته باشند، به سهولت دستخوش شک و تردید یا زوال خواهد شد، از این رو برای شناسایی حقیقی که به حصول یقین بینجامد، به طور کلی دو ویژگی را باید انتظار داشت

خطا ناپذیر بودن؛

به امور پایدار تعلق داشتن

ویژگی اول ضامن صحت و درستی یک معرفت و ویژگی دوم ضامن دوام و ثبات آن است. افلاطون معتقد است که انسان می تواند با به کار بردن روش درست در اندیشیدن به معرفت حقیقی دست پیدا کند و بر این نکته پافشاری می کند که آدمی باید طوری تربیت شود که برای به دست آوردن شناسایی واقعی و یقینی آماده گردد و از این رو به طور صریح ویژگی های فوق را برای یک معرفت حقیقی لازم می شمارد و ادراک حسی را فاقد آن می داند.

* جست وجو: آیا می توانید برای معرفت حقیقی، ویژگی های دیگری به جز آنچه افلاطون گفته بیان کنید؟



نارسایی حواس

به نظر افلاطون اصولاً هیچ یک از ادراکات حسی ما دارای ویژگی‌های یاد شده نیست. هرچند ما با حواس خود با محیط اطراف در تماس هستیم و نقش حواس را در آگاهی از اشیا نمی‌توانیم انکار کنیم، ولی در عین حال حواس ما به طور دائم در معرض خطا قرار دارند. خطاپذیری حواس به ما اجازه نمی‌دهد تا از طریق آن به یقین دست یابیم و به آگاهی‌هایی که با آن تحصیل می‌کنیم اعتماد کامل داشته باشیم؛ به همین دلیل ادراک حسی، نسبی است، یعنی از شخصی به شخص دیگر فرق می‌کند و در پاره‌ای موارد فریبنده و تحت تأثیر عوامل مختلف است.

از طرف دیگر، اگر به جهان طبیعت یا جهانی که ما با حواس خود با آن ارتباط داریم بنگریم یعنی احوال آنچه را که به حواس ما درمی‌آیند بررسی کنیم، مشاهده می‌کنیم که همه چیز در حال تغییر و تحول است و هیچ پدیده‌ای وضعیت ثابت ندارد. زمین و اجرام آسمانی بر مدار خود در چرخش‌اند و آنچه بر آنها قرار دارد نیز طبیعتی نا آرام دارد. در عالم محسوسات سراغ از ثبات و پایداری نمی‌توان گرفت. و همه شواهد حاکی از بی‌قراری جهان مادی است. افلاطون این پیام هراکلیتوس^۱، فیلسوف نامدار قبل از سقراط را به نیکی پذیرفته بود که می‌گفت: «شما نمی‌توانید دوبار در یک رودخانه گام نهید، زیرا آب‌های تازه است که همواره جریان دارد و بر شما می‌گذرد».



بنابراین حواس ما از یک سو، پیوسته در معرض خطا و لغزش واقع هستند و از سوی دیگر، با اموری سر و کار دارند که نمی توان ثبات و پایداری را در آنها سراغ گرفت و به همین دلیل برای همیشه از اینکه معرفت و شناسایی حقیقی را برای آدمی به ارمغان بیاورند محروم خواهند بود؛ به همین سبب افلاطون این گونه ادراک را شایسته اعتنا نمی داند

ارزیابی: به نظر شما اگر عالم طبیعت تغییری نداشت و پایدار و ثابت بود، انسان ها می توانستند در آن زندگی کنند.



شناسایی واقعی در کجاست؟

افلاطون پس از خرده گیری از ادراک حسی و استدلال بر اینکه نمی تواند معرفت حقیقی باشد، برای رسیدن به شناسایی یقینی و معرفت حقیقی راه حل تازه ای ارائه داده است که به نظریه «مَثَل» شهرت دارد. راه حل افلاطون شامل دو مرحله است، بدین شرح:*

برای به دست آوردن معرفت حقیقی باید از سطح حواس فراتر رفت و از ابزار دیگری به نام «عقل» مدد جست. ادراک عقلانی، ادراکی است که می توان ساحت آن را از هرگونه خطایی پاک کرد. به عبارت دیگر، مشخصه اول در معرفت حقیقی که همان خطاناپذیری آن است را باید با به کار بردن قوه عقل تأمین کرد

از دید افلاطون در عالم طبیعت که پیوسته در حرکت و دگرگونی است نمی توان به چیز ثابت و با دوامی دست یافت. و بنابراین ویژگی دوم در معرفت حقیقی یعنی تعلق داشتن به امور پایدار، در جهان محسوسات تأمین نمی شود. بلکه باید آن را در جهانی برتر از طبیعت جستجو کرد



بنابراین از دیدگاه افلاطون، باید طایر عقل، پروبال بگشاید و از حد طبیعت فراتر رود و در جهانی پهناور و با شکوه به پرواز درآید و در آنجا واقعیت‌هایی را مشاهده کند که رنگ تغییر و بی‌ثباتی بر چهرهٔ آنها نیست. چنانچه آدمی با این عروج عقلانی از مرز محسوسات عبور کند و در ماوراء طبیعت به شهود عقلانی حقایق آن دیار موفق شود ملاحظه می‌کند که آنچه در این جهان محسوس وجود دارد تنها سایه‌هایی از آن حقایق برین است. افلاطون موجودات جهان ماوراء طبیعت را «مثال» نامیده و جمع آن «مَثَل» خوانده می‌شود. مثل، گوهرهای اصیل و جاودانه‌ای هستند که موجودات این جهان همگی بَدَل آنها محسوب می‌شوند

کشف رابطه: به نظر شما چه رابطه‌ای بین عالم مثال و معرفت حقیقی وجود دارد؟
تکمیل: با توجه به بحث مواد قیاس در منطق آیا می‌توانید بگویید عقل در چه صورتی گرفتار اشتباه می‌گردد؟



مرجع کلیات

برای درک بهتر نظرافلاطون به این نمونه ها توجه کنید

چند قضیه را در نظر می گیریم

• الف) حسن یک انسان است

• ب) پروین یک انسان است

• ج) رضا یک انسان است

با اینکه حسن، پروین و رضا چند شخص مختلف اند، اما آنها در یک چیز مشترک اند. یعنی یک «محمول» مشترک را که همان انسان است به همه آنها نسبت می دهیم. می دانیم که کلمه «انسان» یک تصور کلی است و ما برای شناخت حسن، پروین و رضا از این تصور کلی استفاده می کنیم. اما خود این تصور کلی انسان به چه چیزی دلالت می کند؟ شاید بگوییم این تصور دلالت می کند به اینکه همه روی دو پا ایستاده اند و دو دست آزاد دارند و یا همه سخن می گویند و ... ولی به نظر افلاطون این الفاظ کلی بر یک موجودات حقیقی در عالم مثل دلالت می کنند، یعنی تصور کلی «انسان» اشاره به یک مثال انسان دارد که در عالم مثل قرارداداشته و حسن و پروین و رضا و همه انسان های دیگر سایه او به شمار می روند و یا به عبارت دیگر همه انسان ها از مثال انسان بهره مند هستند



یعنی از دید افلاطون همهٔ تصوّرات کلی از قبیل عدالت، زیبایی، نیکی و... دارای مرجع حقیقی هستند که آنها را باید در عالم مَثَل ۱ سراغ گرفت و تنها با یک سیر عقلانی است که می توان آنها را چنانکه هستند ادراک کرد. حس و تجربه فقط سایه های مثل را در جهان طبیعت درک می کند و از ادراک خود مثل که ثابت و یکسان باقی می مانند ناتوان است •

تکمیل: اگر به جای افلاطون بودید و از شما سؤال می شد چرا همهٔ اسب ها یک شکل اند، چه جوابی می دادید؟



تمثیل غار

افلاطون سیر عقلانی به سوی معرفت حقیقی یا شناسایی «مثل» را در کتاب «جمهوری» به کمک تمثیلی معروف به «تمثیل غار»، بیان داشته است. این تمثیل را افلاطون در ضمن گفت و گوی سقراط با شخصی به نام گلاوکن ۱ مطرح ساخته است که آن را به دلیل شیوایی و اهمیتش در اینجا نقل می‌کنیم

سقراط: اکنون که از این نکته فارغ شدیم، می‌خواهم از راه تمثیلی بر تو نمایان سازم که تربیت در طبیعت آدمی چگونه تأثیر می‌کند. غاری را در زیر زمین در نظر بیاور که در آن مردمانی را به بند کشیده، روی به دیوار و پشت به دهانه غار، نشانده اند. این زندانیان از دوره کودکی در آنجا بوده اند و گردن و پاهایشان چنان با زنجیر بسته شده که نه می‌توانند از جای خود بجنبند و نه سر خود را به چپ و راست بگردانند، بلکه ناچارند پیوسته روبه روی خود را تماشا کنند

در بیرون از غار، به فاصله ای دور، آتشی افروخته است که پرتو آن به درون غار می‌تابد. میان آتش و زندانیان راهی مرتفع و دیواری کوتاه وجود دارد شبیه پرده ای که شعبده بازان میان خود و تماشاگران می‌آویزند تا از بالای آن هنر خود را نمایش دهند

گلاوکن: منظره ای را که توصیف کردی در نظر آوردم



سقراط: در آن سوی دیوار کسانی هستند که اشیا بسیاری، از جمله پیکره های انسان و حیوان را که از سنگ و چوب ساخته شده، به این سو و آن سو می برند و همه آن اشیا از بالای دیوار پیداست بعضی از آن افراد در حال آمد و شد با هم سخن می گویند و بعضی خاموش اند

گلاوکن: چه تمثیل عجیبی! چه زندانیان شگفتی

سقراط: مَثَل ما مَثَل آن زندانیان است که از خود و از یکدیگر جز سایه ای که در اثر آتش بیرونی از اشیا به دیوار غار افکنده شده چیزی نمی

بینند



گلاوکن: چگونه می توانند جز سایه چیزی را ببینند در حالی که هرگز نتوانسته اند به چپ و راست بگردند؟
سقراط: آیا در این حال از پیکره ها و اشیائی هم که در بیرون غار به این سو و آن سو برده می شوند، جز سایه چیزی می بینند؟
گلاوکن: البته که نه

سقراط: اگر بتوانند با هم صحبت کنند، موضوع گفتارشان چیزی جز سایه هایی که بر دیوار نقش بسته خواهد بود؟
گلاوکن: نه

سقراط: و اگر صدای کسانی که در بیرون رفت و آمد می کنند
در غار منعکس شود آیا زندانیان نمی پندارند که آن سایه ها با هم گفت و گو می کنند؟
گلاوکن: بی گمان چنین است

سقراط: پس جز سایه ها به هیچ چیز دیگری باور ندارند؟
گلاوکن: البته نمی توانند داشته باشند



سقراط: اگر از بند آزاد شوند و از درد نادانی رهایی یابند، چه حالی پیدا خواهند کرد؟ فرض کن زنجیر از گردن و پای یکی از آنها بردارند و او را وادار کنند که به پاخیزد؛ روی به عقب برگرداند و به سمت دهانه غار روانه شود و به روشنایی آتش بیرون نگاه کند. طبعاً از این تغییر وضع آزرده می شود و چون روشنایی آتش چشم های او را که به تاریکی عادت کرده بود، خیره می کند قادر نخواهد بود که اشیا واقعی را که تا آن زمان تنها سایه ای از آنها دیده بود، درست ببیند. و اگر وادارش کنند که مستقیم در خود روشنایی بنگرد، چشمان او به دردی طاقت فرسا مبتلا خواهند شد و از روشنایی خواهند گریخت

گلاوکن: بیان جذاب و عجیبی است

سقراط: حال اگر کسی دست او را بگیرد و با زور از آن راه مرتفع و ناهموار به بیرون از غار بکشاند و به روشنایی آفتاب برساند، تردیدی نیست که به رنج می افتد و خشمگین می شود و می کوشد خود را نجات دهد



گلاوکن: البته! اگر انتقال از تاریکی به روشنایی به آن سرعت انجام گیرد نمی تواند ببیند.
سقراط: پس باید چشمان او به تدریج به روشنایی خو کنند تا به دیدن اشیا گوناگون توانا شوند.
نخست سایه ها و تصاویر اشخاص و اشیا را که در آب می افتند، بهتر از چیزهای دیگر تمیز خواهد داد.
در مرحله دوم، خود آدمیان و اشیا را خواهد دید. پس از آن به تماشای آسمان و ستارگان خواهد پرداخت، ولی آنها را هنگام شب بهتر مشاهده می کند، زیرا دیدگانش به روشنایی ماه و ستارگان زودتر عادت خواهند کرد و حال آنکه روشنایی خورشید چشم های او را رنج می دهد.

گلاوکن: واضح است

سقراط: سرانجام در مرحله چهارم، خواهد توانست خورشید را مشاهده کند، منظورم انعکاس خورشید در آب یا در چیزهای دیگر نیست، بلکه خود خورشید را در عین پاکی و تنهایی مشاهده خواهد کرد

گلاوکن: بی گمان

سقراط: چون این تمرین ها را پشت سر گذاشت و به این مرحله رسید، درخواهد یافت که پدیدآورنده سال ها و فصل ها و مادر همه چیزهایی که در عالم دیدنی ها وجود دارد، خورشید است و در عین حال علت اینکه توانست به تدریج همه دیدنی ها را در مراحل مختلف ببیند همان خورشید است.

گلاوکن: سیر انسان به سوی معرفت حقیقی داستان دلکشی دارد



سقراط: گلاوکن عزیز! این تمثیل را با مطالبی که قبلاً گفتیم تطبیق کن. اگر زندان غار را با عالم محسوسات و پرتو آتشی را که به درون غار می تابد، با نیروی خورشید تطبیق کنی و اشیا بیرون و انسان های در حال رفت و آمد را به عالم مَثَل تطبیق دهی و خارج شدن آدمی از غار و تماشای اشیا گوناگون در روی زمین را سیر و صعود روح آدمی به عالم شناسایی بدانی، در این صورت عقیدهٔ مرا که به شنیدنش آن همه اشتیاق داشتی، درست دریافته ای. به هر حال، من بر آنم که آنچه آدمی در عالم معرفت حقیقی در پایان سیر و سلوک و پس از تحمل رنج های طاقت فرسا درمی یابد مبدأ همهٔ مَثَل یعنی مثال «نیک ۱» است. و نیز تصدیق می کند که همهٔ سایه ها و تصاویر جلوه گاه خوبی و زیبایی اوست



جست و جو: آیا می توانید از تمثیل دیگری غیر از تمثیل غار برای توضیح رابطه بین عالم طبیعت و انسان و عالم مَثَل استفاده کنید؟

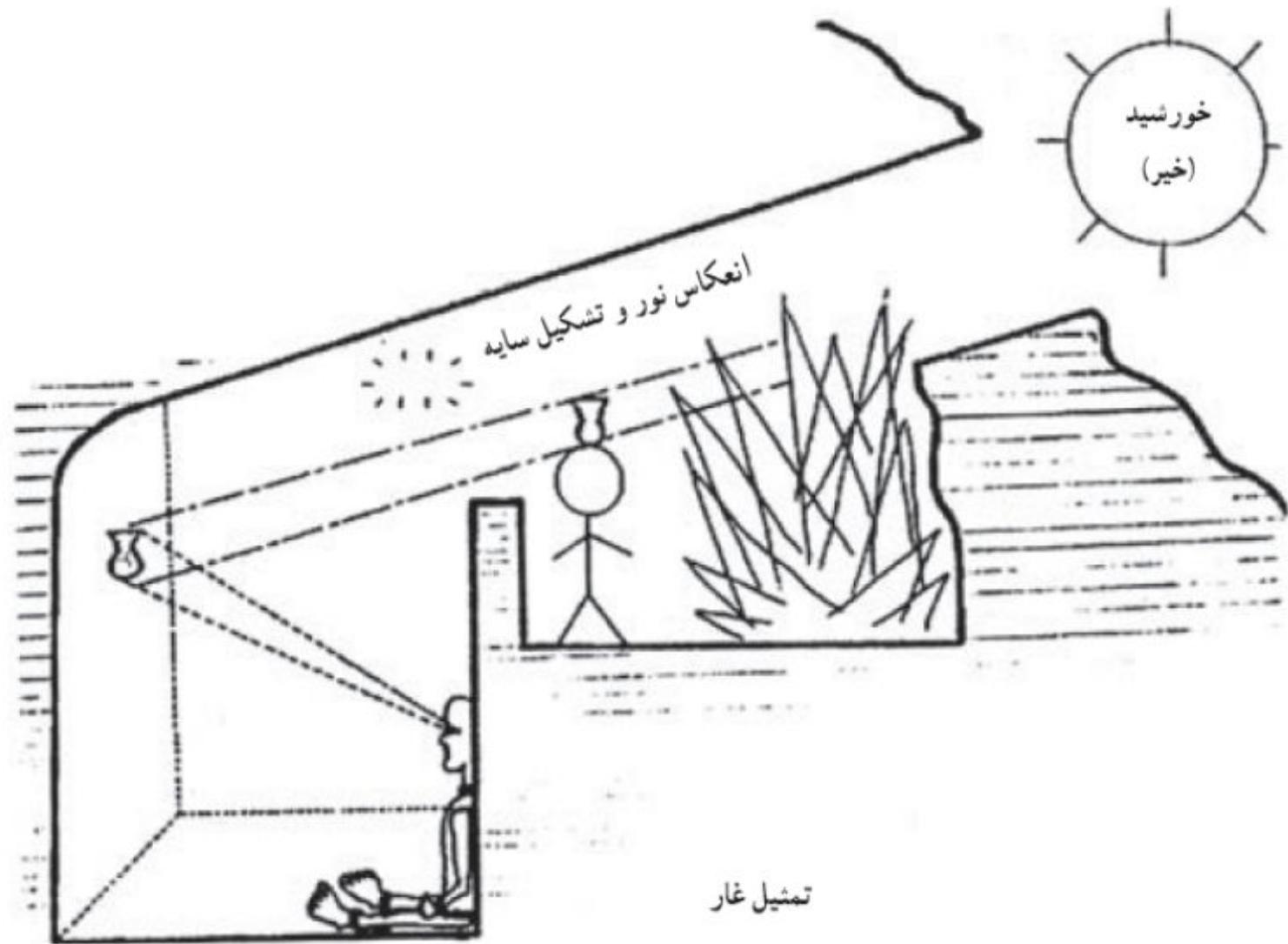
تکمیل: اگر مراتب حس و معرفت را با موضوعات شناخت آنها بر روی یک خط قرار دهید آیا می توانید تمثیل دیگری به وجود آورید؟

تذکر: ملاحظه کردید که نظریه مَثَل، جهانی با شکوه را پیش چشمان ما ترسیم می کند که می توان آن را به یک تابلوی زیبا تشبیه کرد که نقاشی چیره دست تمام اجزای آن را با ذوق سرشار خود استادانه قلم زده و پرداخته است. اما با همه این اوصاف، این نظریه ثمره تلاش فکری یک اندیشمند بزرگ برای توجیه عقلانی جهان هستی است و مانند دیگر دستاوردهای فکر بشری خالی از عیب و نقص نیست. به طوری که فیلسوفان بعد از افلاطون به بیان نقاط ضعف نظریه مَثَل پرداختند و آن را در معرض نقادی های دقیق فلسفی قرار دادند. اما به هر حال مقصود ما در این درس آشنایی شما با گوشه ای از تکاپوی عقلانی یک فیلسوف بزرگ در حل اساسی ترین مسائل فکری بشر است. باید به خاطر داشت که یک راه حل، همیشه مسیر را برای ارائه راه حل های بهتر هموار می نماید



در این درس با فلسفه افلاطون ۱ آشنا می شویم. افلاطون، یکی از بزرگترین فلاسفه جهان، در آتن و به احتمال قوی در سال ۴۲۷ یا ۴۲۸ قبل از میلاد در یک خانواده متشخص آتنی متولد شد پدرش آریستون ۲ و مادرش پریکتیونه ۳ بود. گفته اند نام اصلی او آریستوکلس ۴ بوده و نام افلاطون بعدها به مناسبت پیکر تنومندش به او داده شده است. افلاطون در آغاز جوانی به مطالعه نقاشی و سرودن شعر پرداخت تا در سن بیست سالگی با سقراط آشنا شد و به شاگردی او درآمد و تا پایان عمر سقراط همراه وی بود. از افلاطون کتاب ها و رساله های فراوانی در دست است که عمق تفکر فلسفی او را به ما نشان می دهد. سبک افلاطون در مباحث فلسفی سبک گفت و گوی عقلی است که به دیالکتیک مشهور است و آن را از سقراط آموخته است. افلاطون در همه مباحث فلسفی خود از زبان سقراط سخن می گوید و لذا قهرمان داستان های فلسفی او سقراط است و این به دلیل احترام خاصی است که برای استاد خود قائل بوده است. افلاطون در آتن دانشگاهی به نام «آکادمی» بنیان نهاد و حوزه های مختلف علمی را در آنجا پدید آورد و به تربیت شاگردان بسیاری همت گماشت. سرانجام در سال ۳۴۷ یا ۳۴۸ قبل از میلاد در سن هشتاد سالگی دیده از جهان فروبست





خلاصه و نتیجه گیری

آنچه در این فصل از نظر گذشت مروری گذرا بود بر افکار افلاطون. همان طور که ملاحظه کردید افلاطون در ابتدا در گفت و گوی با تئتوس سعی می کند نارسایی ادراک حسی را که سوفسطائیان به آن پایبند بودند روشن نموده و بی اعتباری آن را نشان دهد، آنگاه با بیان ویژگی های معرفت حقیقی سعی می کند نشان دهد که معرفت حقیقی معرفتی است یقینی و قابل اعتماد.

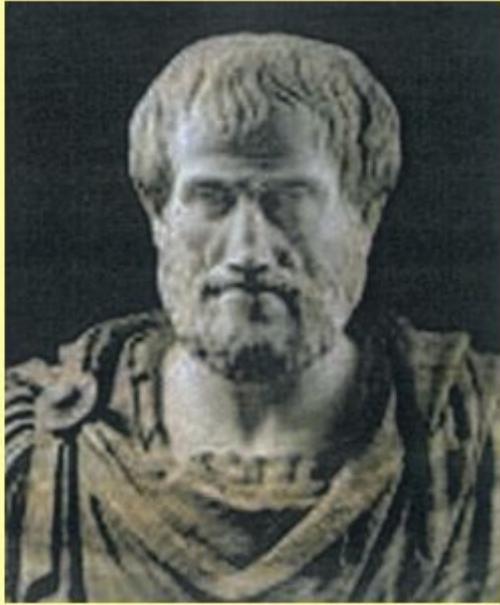
از نظر افلاطون معرفت حقیقی اولاً، باید خطاناپذیر باشد، ثانیاً، به امور پایدار تعلق داشته باشد برای این کار او می گوید به جای حواس باید از عقل استفاده کرد و به جای تکیه بر طبیعت به سراغ ماوراء طبیعت و عالم مثال که از ثبات و دوام برخوردار است رفت



تمرینات

- ۱- سبک و روش افلاطون در مباحث فلسفی چگونه بود و او این روش را از چه کسی فرا گرفت؟
- ۲- چرا از دیدگاه افلاطون برای به دست آوردن معرفت حقیقی باید از سطح حواس و عالم طبیعت فراتر رفت؟
- ۳- به نظر شما چرا افلاطون به عالمی ورای این عالم به نام عالم مُثُل قائل می‌شود؟ دلایل خود را با توجه به نظریات افلاطون ارائه دهید.
- ۴- دلایل بی‌اعتباری ادراک حسی از نظر افلاطون را به اختصار بیان کنید.
- ۵- از نظر افلاطون خطاناپذیری معرفت ضامن و به امور پایدار تعلق داشتن آن ضامن است.
- ۶- از دیدگاه افلاطون چگونه می‌توان در ماوراء طبیعت به شهود حقایق آن دیار موفق شد؟
- ۷- مراحل شناسایی واقعی را از نظر افلاطون بیان کنید.
- ۸- از نظر افلاطون مرجع کلیات چیست؟ در قالب مثالی روشن نمایید.
- ۹- افلاطون با بیان تمثیل غار چه نکته‌ای را روشن می‌سازد؟
- ۱۰- نظریات شناسایی سوفسطائیان و افلاطون را با یکدیگر مقایسه کنید.
- ۱۱- به نظر افلاطون چگونه می‌توان مشخصهٔ اول معرفت حقیقی را تأمین کرد؟
- ۱۲- با توجه به تعالیم افلاطون، توضیح دهید، چرا با پذیرش نسبی بودن حقیقت، همهٔ بحث‌ها و کاوش‌های علمی و فلسفی بی‌معناست.





در این درس به گوشه ای از فلسفه ارسطو ۱ اشاره می کنیم. ارسطو به سال ۳۸۴ پیش از میلاد در شهر استاگیرا از شهرهای مقدونیه به دنیا آمد. پدرش طبیب و دوست نزدیک پادشاه مقدونیه بود. طبابت و علاقه پدر به مسائل علمی، در فرزند اثر بسیار گذارد به طوری که از همان کودکی آثار هوشمندی و علاقه به مسائل علمی در وی ظاهر شد در حدود هیجده سالگی به آکادمی افلاطون راه یافت و حدود بیست سال در مکتب افلاطون کسب دانش کرد. گرچه افلاطون را بزرگترین فلاسفه خوانده اند و گرچه شاید ارسطو از نظر اوج اندیشه های فلسفی همپای افلاطون نباشد، لیکن وی سهم بیشتری در شکل گیری دانش بشر داشته است. ارسطو در طبقه بندی علوم زمان خود و تحقیقات دامنه دار علمی نه تنها از استاد خود پیشی گرفت؛ بلکه تا قرن های متمادی بعد از خود نیز به عنوان معلم اول، مرجع نهایی مسائل علمی و فکری بود. روش فلسفی ارسطو که به روش مشاء معروف شد، پیروان زیادی یافت. به طوری که اکثر فلاسفه اسلامی پیرو مشرب او شدند.

علت های چهارگانه

فیلسوفانی نظیر کندی، فارابی، بوعلی سینا، خواجه نصیر الدین طوسی، میرداماد، ابن رشد اندلسی در جهان اسلام و توماس آکویناس ۲ در جهان مسیحیت همگی مشائی بوده اند. ارسطوپس از عمری تحقیق در مسائل فلسفی و علمی سرانجام در سال ۳۲۱ قبل از میلاد در سن ۶۳ سالگی دیده

از جهان فرو بست



ارسطو یک فیلسوف واقع بین است. طبیعت و دگرگونی های آن یکی از موضوعات مورد علاقه ارسطوست. چرخش ستارگان و افلاک، آمد و شد فصول، پیدایش شب و روز، رشد و نمو، پژمردگی و زوال، مرگ و حیات، کوچک و بزرگ شدن، گذشت ایام، جابه جایی اشیا، همه و همه حکایت از «دگرگونی های دائمی در جهان دارند. گویی طبیعت در تمام ابعاد خودش، در یک کلام در حال «شدن است. این تغییر و تحولات بیش از هر چیز دیگری، ارسطو را به خود مشغول کرده است. حرکت و دگرگونی در نزد ارسطو آن اندازه مهم است که در تعریف علم فیزیک می گوید: «علمی است که از اشیا «طبیعت بحث می کند از آن جهت که حرکت بر آنها عارض می شود

ارسطو به عنوان یک فیلسوف طبیعت شناس در صدد است تا حرکات طبیعی را «توجیه عقلانی» کند در این طرح فلسفی، ارسطو می کوشد تا اصلی ترین و کلی ترین عواملی را که در هر تغییر و تحولی مؤثر



علت های چهارگانه

برای آشنایی با نظر ارسطو با یک مثال ساده شروع می کنیم

خیاطی را در حال دوختن یک پیراهن در نظر بگیرید. حال از خود بپرسید برای آنکه این پیراهن دوخته شود، مجموعاً چه چیزهایی باید در کار باشد، و اگر نباشد پیراهنی به دست نخواهد آمد؟ با کمی تأمل خواهید گفت، چیزهای اصلی از این قرارند

۱ خیاط که پیراهن را باید بدوزد؛

۲ پارچه ای که برای دوخت لازم است؛

۳ شکل و الگوی پیراهن؛

۴ انگیزه ای که خیاط را به دوخت و دوز وا می دارد

ارسطو بیان داشت که در هر کار و فعالیتی که انسان انجام می دهد و در هر حرکت و تحولی که در طبیعت رخ می دهد چهار علت اصلی شبیه آنچه در مثال خیاط ذکر شد، می توان تشخیص داد اصطلاحاتی که ارسطو برای این علل قرار داده است به ترتیبی که در مثال فوق

بیان شد عبارت اند

۱ علت فاعلی (خیاط) •

۲ علت مادی (پارچه) •

۳ علت صوری (شکل و الگو) •

۴ علت غایی (انگیزه خیاط) •





ارسطو به ما می آموزد که برای «توجیه عقلانی» هر پدیده ای می توان از این چهار علت که به علل اربعه معروف است، استفاده کرد
ارسطو، در کتاب «طبیعیات ۱» درباره این علل می گوید
اکنون ما به علّت ها، تعداد و خصوصیات آنها اشاره می کنیم



علت در معنای نخست؛ آن عاملی است که با عمل خود، چیزی را به وجود می آورد، مانند نقاشی که یک اثر هنری را می آفریند، یا نویسنده ای که کتابی می نویسد و یا به طور کلی هر سازنده ای که محصولی را تولید می کند (این را علت فاعلی نامند) •

علت در معنای دوم، آن چیزی است که جنس هر موجودی را تشکیل می دهد، مانند برنز برای مجسمه و نقره برای جام (این همان علت مادی است) •

علت در معنای سوم، شکل یا صورتی است که از ماهیت و نوع یک پدیده حکایت می کند (این را علت صوری گویند)

علت در معنای چهارم، آن چیزی است که کار، برای آن انجام می شود، مثل تندرستی که علت پیاده روی است. وقتی می پرسیم چرا فلانی پیاده راه می رود؟ می گویند: «برای» اینکه تندرست بماند. (این همان علت غایی است) •

نمونه یابی: با مثال های دیگری غیر از مثال های کتاب، علت های چهارگانه را روشن نمایید
پیشنهاد: آیا می توانید هریک از علل چهارگانه را با یک چرا پرسش نمایید که در پاسخ هریک یکی از علل چهارگانه قرار گیرد؟





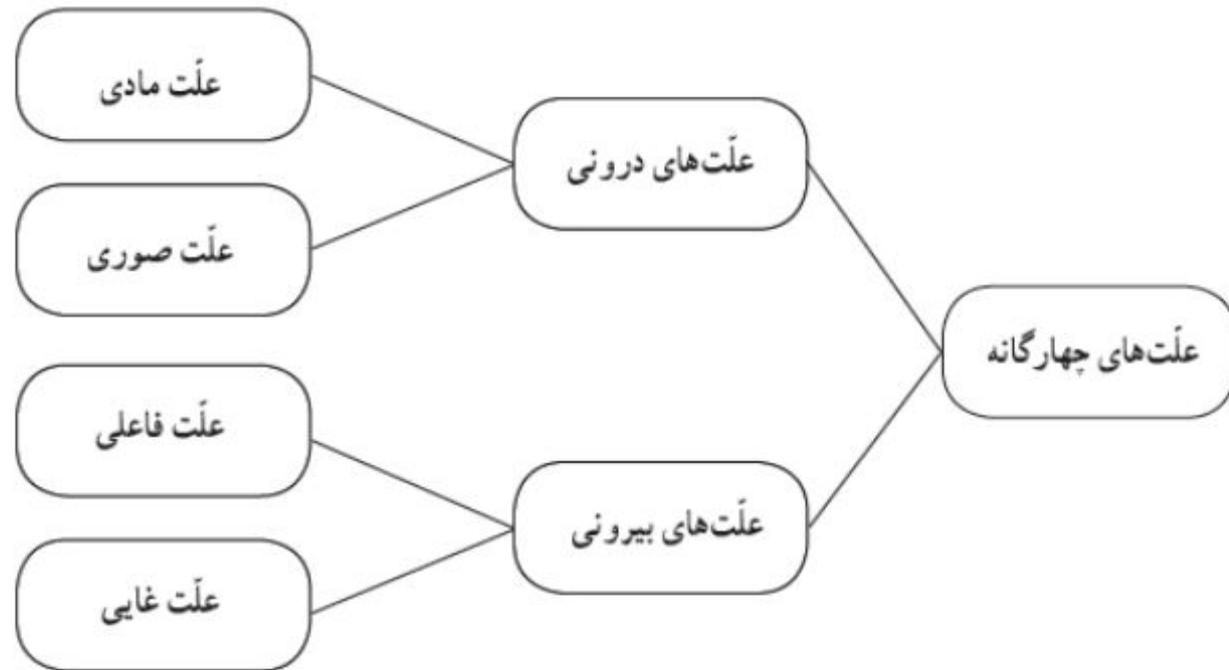
سخنی از بهمنیار

بهمنیاربن مرزبان که یکی از شاگردان ممتاز شیخ الرئیس ابوعلی سینا و از فلاسفه مشهور مشائی است در کتاب «التحصیل» در باب اینکه چرا باید علل اصلی موجودات را در همین چهار علت منحصر دانست، بیانی دارد که در تفسیر نظر ارسطو مناسب است. او می نویسد

و هیچ علت دیگر خارج از علل اربعه نبود، از آن که علت: یا داخل بود در قوام چیزی و جزوی بود از وجود» یا نبود. اگر جزوی بود از وجود او: یا آن جزو به قوت بود و بس، چنانکه خشت سریر را یا آن بود که بدو چیزی به فعل آید و آن صورت بود، چنانکه صورت سریر را یا آن بود که جزوی از وجود او نبود و آن، آن بود که از بهر او چیزی بود و آن غایت بود یا آن بود که از بهر او نبود و این قسم آن بود که وجود از وی بود و آن فاعل بود».

بنابراین درمی یابیم که از دیدگاه ارسطو، علت صوری و علت مادی، علت های درونی یک پدیده هستند و علت فاعلی و علت غایی، علت های بیرونی به حساب می آیند







پیشنهاد: سخن بهمنیار را در رابطه با علت های چهارگانه به زبان خودتان بازنویسی کنید.
بجاست برای روشن تر شدن نظریهٔ علل اربعه، هریک از آنها را مستقلاً توضیح دهیم

علت فاعلی

ما با مشاهدهٔ کارهای خود یا دیگران به سهولت می توانیم علت فاعلی را تشخیص دهیم. هرگاه، قلم را بر کاغذ نهاده و مقاله یا نامه ای را بنویسیم؛ ما علت فاعلی این کار هستیم. وقتی درودگری پنجره ای از چوب می سازد، یا کدبانویی از مواد خام، غذایی مطبوع طبخ می کند، بدیهی است که ما درودگر و کدبانو را علت فاعلی پنجره و غذا می دانیم. اما گاهی دربارهٔ پدیده هایی که در طبیعت اتفاق می افتد، مثل گرم و سرد شدن هوا، سقوط یک سنگ، رشد یک دانه گندم، وقوع یک آتشفشان،

طغیان

آب یک رودخانه و... سخن می گوئیم. در اینجا باید به مفهوم علت فاعلی بیشتر دقت کنیم و ببینیم
علت فاعلی در حرکات طبیعی به چه معناست؟



طبیعت شیء

دانستیم که مراد ارسطو از علت فاعلی معمولاً آن عامل خارجی است که در حرکت و تغییر اشیا مؤثر است، اما چه بسا که این علت خارجی در امور طبیعت مشخص و معلوم نیست. برای مثال، سنگی را در نظر بگیرید که از ارتفاعی سقوط می کند. برای ارسطو عامل خارجی مؤثر در این سقوط مشخص نیست ۱. اینجاست که ارسطو ناچار است این حرکت را به یک عامل درونی نسبت دهد و آن را از درون شیء تفسیر کند. یعنی چیزی را در درون شیء به منزله علت فاعلی قرار دهد. خوب است که در توضیح مقصود ارسطو از گفته رئیس حکماء مشائی، یعنی ابن سینا، کمک بجوییم. شیخ الرئیس در طبیعیات کتاب «شفا» می نویسد:



علت خارجی است و بعضی از خود جسم است و سبب خارجی ندارد.

اگرچه راه این احتمال باز است که هر حرکتی را که از جسم ظاهر می شود، ناشی از دخالت یک سبب خارجی فرض کنیم و بگوییم شاید این سبب خارجی برای ما محسوس نیست؛ لکن به عنوان یک اصل قبول می کنیم، حرکاتی که سبب خارجی برای آنها نمی بینیم از قوایی که درون خود اجسام است « ... نشأت می گیرد، مثل سقوط سنگ و یا بالا رفتن آتش

باری، ارسطو و پیروانش یک نوع علت فاعلی درونی به عنوان مبدأ حرکت و سکون در خود اجسام در نظر می گیرند و آن را «طبیعت جسم»^۱ نام می نهند. یعنی ارسطو برای مثال در مقابل این سؤال که چرا سنگ سقوط می کند و یا چرا شعله آتش بالامی رود؟ پاسخ می دهد که در سنگ و آتش طبیعت هایی وجود دارد که در یکی میل به فرود آمدن و در دیگری میل به بالا رفتن آفریده است.

ارزیابی: علت فاعلی را در افعال بشری و حوادث طبیعی مقایسه کنید
استخراج پیام: فکر می کنید اگر علت فاعلی نباشد چه اتفاقی می افتد؟



علت مادی

کوزه گری را در نظر آورید. برای کوزه گر، خاک رس به منزله علت مادی است. یعنی ماده ای است که کوزه گر با فعالیت خود به آن سر و شکلی می بخشد و آن را از حالت یک خاک یا گل به شکل کوزه درمی آورد. یعنی می توانیم بگوییم، خاک رس استعداد این را دارد تا به شکل کوزه ای محکم و زیبا درآید و این کوزه گر است که هنرمندانه استعداد نهفته و ناپیدای آن را ظاهر می سازد و تحقق می بخشد. در نظر ارسطو ماده یا هیولا ۲ وجود بالقوه و مایه اولیه است که در اثر تغییر و تحول به فعلیت می رسد. دانه لوبیایی در دل خاک، ماده اولیه ای برای یک درخت لوبیاست، یک تخم مرغ ماده اولیه ای است که با تحول تدریجی به یک جوجه و یا مرغ تبدیل می شود، سنگ مرمر در زیر قلم یک پیکرتراش ماده ای است که از مرحله قوه به فعل می رسد و به یک تندیس تبدیل می شود. بنابراین علت مادی در نظر ارسطو در واقع مرحله استعداد در یک چیز است که تدریجا یا بر اثر دخالت یک علت فاعلی خارجی و یا بر اثر طبیعت درونی خود به مرحله فعلیت نایل می شود

بررسی: فکر می کنید علت مادی چه نقشی در پدیده های طبیعی دارد؟

به نظر شما چرا دانه گندم نمی تواند به درخت سیب تبدیل شود؟



علت صوری

با توجه به آنچه دربارهٔ علت مادی گفته شد، می توان نتیجه گرفت که علت صوری، همان فعلیتی است که یک شیء بالقوه در مراحل حرکت خود به دست می آورد. کوزه همان صورتی است که خاک رس قوه و استعداد به دست آوردن آن را دارد. و یا جوجه و مرغ صورتی است که تخم مرغ به سوی آن در حرکت است

بنابراین، در نظر ارسطو آنچه شدنی است ماده است و آنچه بودنی است صورت. ماده و صورت هیچ گاه از یکدیگر جدا نیستند و تا هستند با هم خواهند بود. اما صورت عوض می شود، مرگ و ولادت، پیدایش و فنا، کون و فساد، فقط زایل شدن صورتی است از ماده و پیدایش صورتی دیگر در آن. و بنابراین ماده و صورت اموری نسبی هستند: یعنی چیزی ممکن است در مقایسه با یک چیز ماده و قوه باشد و در مقایسه با چیز دیگر صورت و فعلیت. مثلاً تخم مرغ نسبت به نطفه اولیه صورت است. و نسبت به جوجه، ماده است، و جوجه نسبت به تخم مرغ، صورت است و نسبت به مرغ، ماده است.

جست و جو: به نظر شما چه عاملی موجب تمایز یک پدیده از پدیده دیگر می شود؟

تطبیق: آیا می توان بحث ماده و صورت را با موجودی مانند انسان از بدو تولد تا زمان پیری

تطبیق نمود؟ توضیح دهید



طبیعت و علت صوری

پیش از این دانستیم که ارسطو، از طبیعت یک جسم، به یک مبدأ درونی برای حرکت و سکون در خود شیء تعبیر می کند و نیز دانستیم که صورت و ماده دو مفهوم نسبی هستند که در آن یک صورت می تواند نسبت به یک صورت بالاتر در حکم ماده تلقی شود و بالعکس. حال با مقایسه طبیعت و صورت می توان گفت، طبیعت هر جسم آن صورت نخستین است که جسم را به سوی صورتی بالاتر می راند و هرگاه به صورت بالاتر رسید باز او را به صورتی بالاتر پیش می برد. طبیعت یک تخم مرغ صورتی است که آن را به سوی صورت جوجه، و طبیعت جوجه، صورتی است که آن را به سوی صورت مرغ، سوق می دهد و از اینجا می توان دریافت که مفاهیم طبیعت و صورت مفاهیمی نزدیک به هم هستند و به عبارت دیگر صورت همان طبیعت است آن گاه که آن را به عنوان مبدأ حرکت و سکون در یک شیء در نظر بگیریم.



علت غایی

معنای ساده علت غایی را در مثال خیاط دریافتیم. زمانی خیاط دست به دوخت و دوز می زند و قیچی به دست می گیرد و پارچه را برش می دهد که نیتی در ذهن داشته باشد و مثلاً قصدش این باشد که پیراهنی تهیه کند تا بپوشد یا آن را بفروشد و از پولش استفاده کند. این انگیزه در تمام مدتی که به دوزندگی مشغول است محرک اوست و اگر لحظه ای در نیت خود تردید کند، دست از کار خواهد کشید. همچنین برای کوزه گر، ساختن کوزه به انگیزه نوشیدن آب گوارایی تواند بود که از چشمه ای پر کند و آن را در کوزه نگهداری کند. علت غایی یک باغبان نیز پرورش گل های زیبا و گیاهان سبز و با طراوتی است که در فصل بهار دیده بینندگان را روشن و مشام آنها را نوازش دهد.



اما برای ارسطو علت غایی مفهوم گسترده تری در بر دارد. ارسطو مفهوم علت غایی را علاوه بر افعال ارادی انسان، به تمام حرکات اشیا جهان نیز سرایت می دهد. به طوری که طبیعت هر چیزی که ماده آن را به سوی صورت و فعلیت جدیدی سوق می دهد میل دارد تا آن چیز را به آخرین مرتبه از کمالی که برای آن مقدور است برساند. چنان که میل طبیعی در یک هسته بلوط او را مرحله به مرحله به صورت های جدیدی که هر یک کمال و فعلیت بالاتری نسبت به قبلی است پیش می راند تا سرانجام به یک درخت بلوط برومند تبدیل شود. از دیدگاه ارسطو این میل طبیعی در درون هر چیزی وجود دارد و درست شبیه همان «انگیزه و نیت» که در ذهن یک انسان است عمل می کند، و همان گونه که قصد و نیت ضامن حرکت یک انسان برای به دست آوردن چیزی است، میل طبیعی هم ضامن حرکت ماده اشیا است به سوی بالاترین صورت و فعلیتی که به آن می توانند برسند.



علاوه بر اینها به نظر ارسطو کل جهان ماده نیز همانند فرد فرد اشیا اعم از جمادات و نباتات و حیوانات، رو به سوی مقصدی دارد. یعنی به همان شکل که میل طبیعی خاصی در یک گیاه او را رشد و نمو می دهد یک نیروی طبیعی در کل جهان طبیعت نیز او را به سوی هدفی عالی سوق می دهد. ارسطو جهان طبیعت را مانند کدبانوی شایسته ای می داند که هرگز چیزی را که بتواند آن را به چیز مفیدی تبدیل کند، دور نمی اندازد و به هدر نمی دهد. ارسطو صریحاً می گوید: «طبیعت هیچ گونه کار بیهوده ای انجام نمی دهد.» «عالم طبیعت در نزد ارسطو سرشار از آینده نگری و نظم و ترتیب است و هر چیزی در جای خود قرار گرفته تا به سوی کمال حرکت کند.

برای ارسطو علت غایی در عالم طبیعت یک عامل آگاهانه و اصل سازمان دهنده ای است که چه در میان جمادات و چه در میان جانداران، اعم از نباتات و حیوانات، وجود دارد که نظم و هماهنگی و هدفداری را در نظام طبیعت تأمین می کند



باری، با تحلیلی که ارسطو از علت های چهارگانه ارائه می دهد، مبادی شناخت حقایق جهان از دیدگاه او تبیین می شود و از نظر او وظیفه یک فیلسوف آن است که به تفسیر جهان هستی از افق این علل پردازد و بدین جهت است که ارسطو فلسفه را دانشی می داند که درباره علل اولیه هستی بحث می کند.

نمونه یابی

یک پدیده مادی مثال بزنید و علت غایی را در آن نشان دهید.

یک فعالیت انسانی مثال بزنید و علت غایی را در آن نشان دهید.

* بررسی: فکر می کنید تبیین جهان براساس دیدگاه ارسطویی چگونه است؟

خلاصه و نتیجه گیری

ارسطو به عنوان نخستین فیلسوفی که اولین طبقه بندی جامع را از علوم زمان خود ارائه داد به عنوان معلم اول شناخته شده است. وی هم در عالم اسلام و هم در عالم مسیحیت پیروان زیادی داشته است.

ارسطو شناخت و معرفت را بر چهار رکن اساسی قرار داد تا با توجه به نظر وی برای تبیین و توجیه عقلانی عالم بتوانیم برای هر چیزی و هر تغییر و تحوّل اصلی ترین و کلی ترین عوامل را علت های چهارگانه در خصوص آن مشخص نماییم



علت فاعلی: در خصوص مصنوعات بشری مثل میز، سازنده آن که همان نجار باشد علت فاعلی است. اما در مورد عالم طبیعت به همان طبیعت شیء که مبنای حرکت های آن است برمی گردد

علت مادی: در مصنوعات بشری مانند پیراهن، پارچه علت مادی است، اما در مورد عالم طبیعت استعدادهای شیء با وجود بالقوه آن که همه فعلیت هایی که در یک شیء نهفته و آن شیء می تواند به آن دست یابد، علت مادی است

علت صوری: در مصنوعات بشری مانند میز، شکل و صورت خاص آن که وظایف و کاربرد میز را برآورده می سازد، علت صوری محسوب می گردد، اما در عالم طبیعت همان طبیعت که مبدأ حرکت و سکون در یک شیء است، علت صوری است و همچنین در هر مرتبه، کارکرد و وظیفه ای که از شیء در مرتبه خودش انتظار می رود، علت صوری آن شیء در همان مرتبه است

علت غایی: در مصنوعات بشری انگیزه، هدف و نیت هر فاعلی علت غایی محسوب می گردد، اما در عالم طبیعت، میل طبیعی که اشیا را به سمت نهایی ترین صورت سوق می دهد علت غایی است. بنابراین علت غایی یک عامل آگاهانه و سازمان دهنده ای است که نظم و هماهنگی و هدفداری را در نظام طبیعت تأمین می نماید

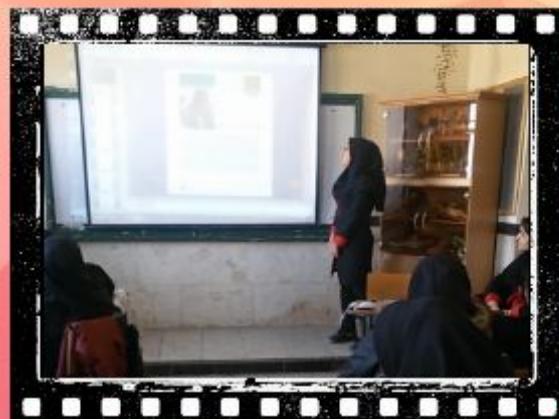




گروه ها در کلاس
نحوه تدریس
زمان 4:31



تدریس
زمان 4:31

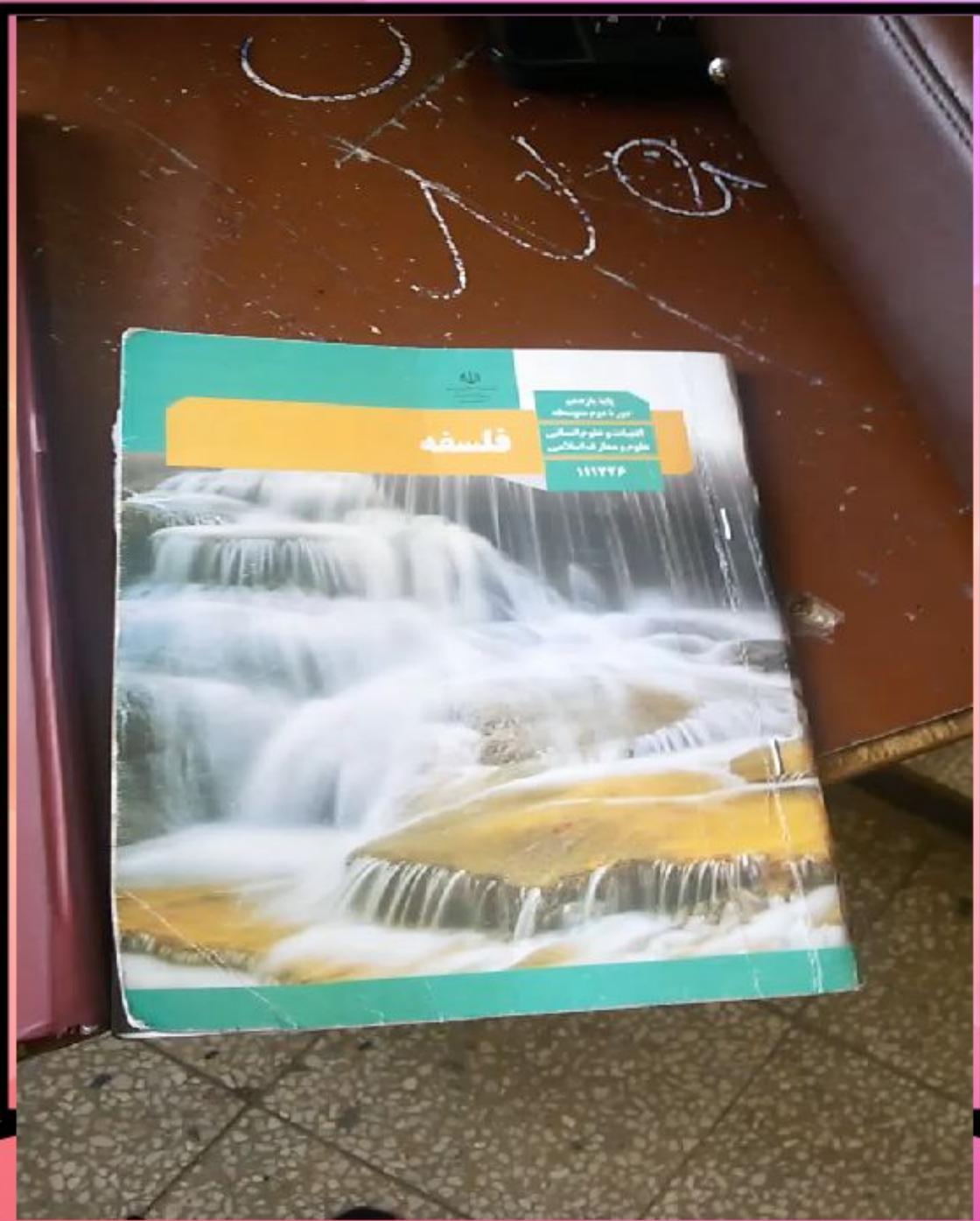


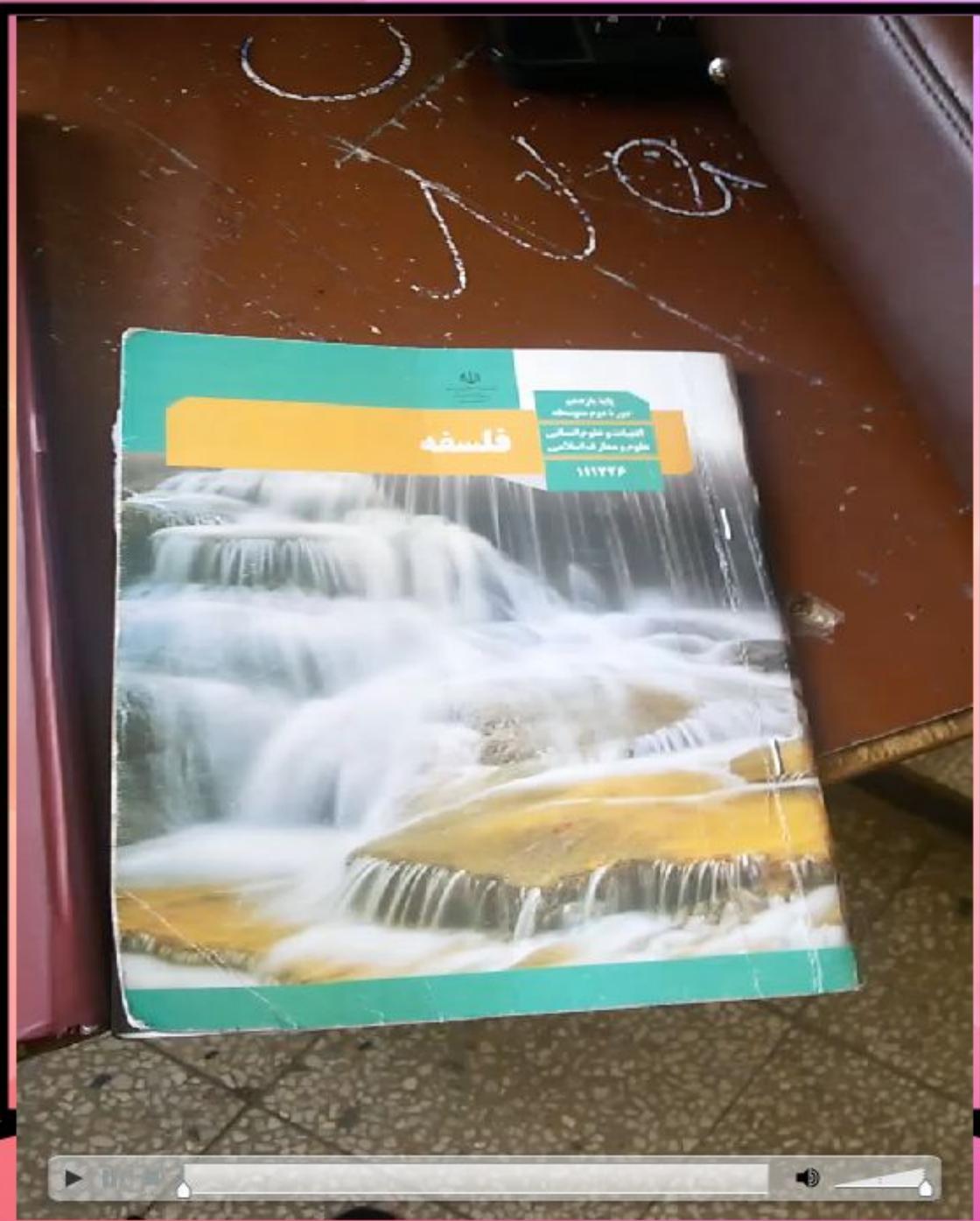
کنفرانس
شرکت دانش آموزان
در تدریس
زمان 4:31











بخش انیمیشن

تمثیل غار افلاطون

زمان 4:31



بهترین و بدترین ایده های افلاطون

زمان 4:28



بخش پاور پوینت

فلسفه

درس ششم

پایه تدریس: یازدهم انسانی

عنوان درس: فلسفه

عنوان مبحث: گوهرهای اصیل و جاودانه



فلسفه

درس ششم

مدرس: نجمه خضریو



گوهرهای اصیل و جاودانه

افلاطون در آتن و در یک خانواده متشخص آتنی در قرن پنجم قبل از میلاد (ق . م) متولد شد. نام اصلی او آریستوکلس بوده و نام افلاطون بعدها به خاطر پیکر تنومندش به او داده شده است. افلاطون در آغاز جوانی به مطالعه نقاشی و سرودن شعر پرداخت و در بیست سالگی با سقراط آشنا شد و به شاگردی او درآمد.

افلاطون در همه ی مباحث فلسفی خود از زبان سقراط، استاد خود سخن می گوید. لذا قهرمان داستان های فلسفی او سقراط است و این به جهت احترام خاصی است که برای استاد خود قائل بوده است.

سبک افلاطون در مباحث فلسفی، سبک «گفت و گوی عقلی» است که به «دیالکتیک» مشهور است و آن را از سقراط آموخته است. روش سقراط و افلاطون در مباحث فلسفی، دیالکتیک یا جدل یا گفت و گوی عقلی است.



افلاطون در آتن دانشگاهی به نام آکادمی بنیان نهاد و به تربیت شاگرد پرداخت که ارسطو بزرگترین شاگرد اوست. افلاطون در دو رساله ی « تئتوس و جمهوری » خود بیش از هر جای دیگر در باب شناسایی سخن گفته است. در رساله ی تئتوس به تفصیل، آراء نادرست درباره ی شناخت و معرفت را پیش می کشد و به انتقاد از آن ها می پردازد.

در رساله ی جمهوری سهمی را به بیان آراء خود درباره ی شرایط شناسایی حقیقی اختصاص داده است. افلاطون در قرن چهارم ق . م در سن هشتاد سالگی دیده از جهان فرو بست.



نظریه ی افلاطون برای رسیدن به شناسایی یقینی و معرفت حقیقی به « نظریه مثل » شهرت دارد که افلاطون آن را در کتاب « جمهوری » به کمک تمثیلی معروف به تمثیل غار بیان داشته است و شامل دو مرحله است:

۱) معرفت حقیقی به وسیله ی حواس و ادراک حسی به دست نمی آید. زیرا حواس انسان خطاپذیرند. بلکه باید از ابزار عقل مدد جست. به این ترتیب اولین مشخصه ی معرفت حقیقی یعنی خطاناپذیر بودن با ابزار عقل تأمین می شود.



۲) معرفت یا شناخت حقیقی به موجودات عالم طبیعت تعلق نمی گیرد. زیرا موجودات عالم طبیعت پیوسته در حرکت و دگرگونی هستند. از این رو معرفت حقیقی را باید در جهانی برتر از طبیعت جست و جو کرد و به « مثل » تعلق می گیرد.

به این ترتیب دومین ویژگی معرفت حقیقی یعنی تعلق به امور پایدار با شناخت مثل تأمین می شود.

از دیدگاه افلاطون خطاناپذیر بودن معرفت حقیقی ضامن صحت و درستی آن است و تعلق به امور پایدار ضامن دوام و ثبات آن است.

از نظر افلاطون موجودات این جهان (جمادات، نباتات، حیوان و انسان) سایه های موجودات حقیقی هستند در عالم برتر از طبیعت (ماوراء الطبیعه) که افلاطون هر یک از آن ها را «مثال» یا «ایده» و جمع آن ها را «مثل» نامیده است.

دلیل افلاطون بر وجود مثل این است که مثل مرجع حقیقی تصورات کلی (کلیات) هستند.

قضایای «حسن انسان است»، «پروین انسان است» و «رضا انسان است» در محمول مشترک هستند، محمول (انسان) یک تصور کلی است و از دیدگاه افلاطون همه الفاظ کلی به یک موجود حقیقی در عالم مثل دلالت می کنند. تصور کلی انسان نیز به یک مثال انسان در عالم مثل دلالت می کند که حسن و پروین و رضا و همه ی انسانهای دیگر سایه و بدل او به حساب می آیند.

تصورات کلی عدالت، زیبایی، نیکی و... نیز همانند تصورات کلی دیگر دارای مرجع حقیقی در عالم مثل هستند. مرجع حقیقی تصورات کلی را تنها با یک «سیر عقلانی» می توان ادراک کرد.

«حس» و «تجربه» از ادراک خودِ مثل عاجز است و تنها سایه های مثل را در جهان طبیعت درک می کند. نظریه ی مثل افلاطون، تلاش فکری یک اندشمند بزرگ برای توجیه عقلانی جهان هستی است.

تمثیل غار

از دیدگاه افلاطون « معرفت حقیقی » همان « شناسایی مثل » است که بوسیله « سیر عقلانی » ادراک می شود. سیر عقلانی به سوی معرفت حقیقی (شناسایی مثل) در کتاب جمهوری «افلاطون» با تمثیلی معروف به «تمثیل غار» بیان شده است.

افلاطون تمثیل غار را در قسمت گفتگوی «سقراط با گلاوکن» مطرح ساخته است.

مخاطب سقراط در تمثیل غار « گلاوکن " است.

تشبیهات افلاطون در تمثیل غار

الف) زندان غار = عالم محسوسات

ب) زندانیان غار = انسانهای محبوس در عالم محسوسات

پ) پیکره ها و افراد بیرون غار = عالم مثل

ت) آتش بیرون غار = خورشید

ث) پرتو آتش = نیروی خورشید

ج) سایه های روی دیوار = موجودات مادی



خارج شدن آدمی از غار

افلاطون خارج شدن آدمی از غار و تماشای اشیاء گوناگون را به سیر و صعود روح آدمی به عالم شناسایی یا عالم مثل تشبیه می کند. به عقیده افلاطون چون چشمها به تاریکی غار عادت کرده اند و به یکباره نمی توانند هر نوع روشنائی را تحمل کنند، انسانها باید برای خروج از غار و سیر به سوی معرفت حقیقی و مشاهده مثل مراحل (چهار مرحله) را به شرح زیر طی نمایند:

مرحله اول) تمیز سایه ها و تصاویر اشخاص و اشیاء که در آب می افتند.

مرحله دوم) دیدن خود آدمیان و اشیاء

مرحله سوم) تماشای آسمان و ستارگان

مرحله چهارم) مشاهده خورشید

نکات تمثیل غار

آنچه که آدمی در عالم معرفت حقیقی در پایان سیر و سلوک در می یابد مثال « نیک » است.
مثال « نیک » مبدأ همه مثل است.

تعبیر افلاطون از خداوند، مثال نیک یا خیر یا زیبا است.

«میرفندرسکی» (از حکمای دوره صفویه) و «مولوی» از طرفداران نظریه مثل هستند.

شعر زیر از میرفندرسکی است و اشاره به نظریه مثل دارد:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی

صورت زیرین اگر نردبان معرفت

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

برود بالا همی با اصل خود یکتاستی



پایان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پایه تدریس: یازدهم انسانی

عنوان درس: فلسفه

عنوان مبحث: گوهرهای اصیل و جاودانه

نام مدرس: نجمه خضارلو



● خلاصه سرفصل‌هایی که در این دوره تدریس می‌شوند

- ۱- گوهرهای اصیل و جاودانه
- ۲- شناخت و ادراک حسی
- ۳- معرفت حقیقی
- ۴- نارسایی حواس
- ۵- شناسایی واقعی در کجاست
- ۶- تمثیل غار
- ۷- روح مجرد
- ۸- هرگز نخواهم گریخت
- ۹- یادآوری نه یادگیری
- ۱۰- خلاصه و نتیجه‌گیری

سرفصل شماره 1

گوهر های اصیل و جاودانه

مطالب کلی در مورد افلاطون

یکی از بزرگترین فلاسفه جهان در آتن و به احتمال قوی در سال ۴۲۷ یا ۴۲۸ قبل از میلاد در خانواده آتنی متولد شد .

نام اصلی افلاطون : آریستوکلس

چرا نام او را افلاطون گذاشتند (دادند ؟) نام افلاطون بعدها به مناسبت پیکر تنومندش به او داده شده است .

افلاطون در سن ۲۰ سالگی با سقراط آشنا شد و به شاگردی او در آمد

آثار افلاطون چه چیز هایی را به ما نشان می دهد ؟ عمق تفکر فلسفی او را نشان می دهد .

سبک افلاطون در مباحث فلسفی سبک گفتگوی عقلی است که به دیالکتیک مشهور است و ان را از سقراط آموخته است .

قهرمان داستانهای فلسفی افلاطون سقراط است



- دانشگاه افلاطون : افلاطون در آتن دانشگاهی به نام اکادمی بنیان نهاد و حوزه های مختلف علمی را در آنجا پدید آورد و به پرورش شاگردان بسیاری همت گماشت .
- سرانجام در سال ۳۴۷ یا ۳۴۸ قبل از میلاد در سن هشتاد سالگی دیده از جهان فرو بست
- مسئله شناخت و معرفت :
- یکی از مسائلی که ذهن انسان را به خود مشغول کرده است مسئله شناخت و معرفت است .
- ویژگی شناخت یقینی شناختی که توام با یقین باشد و اقبال تغییر شرایط روز کار کاستی نگیرد.
- از جمله فیلسوفانی که در آثار خود به مسئله شناسایی توجه شایانی نشان داده و جنبه های مختلف این مسئله را به خوبی مورد کاوش های عقلانی قرار داده است افلاطون است .

- الف) شناخت حقیقی چیست و به چه چیز تعلق می گیرد .
- ب) کدامیک از آگاهی هایی که ما به دست می آوریم از اعتبار بیشتری برخوردار است .
- ج) آن آگاهی ها به چه اموری مربوط می شود .
- افلاطون در کدام اثر خود بیش از هر جای دیگر در باب شناسایی سخن گفته است . در رساله تئتوس و جمهوری .
- افلاطون در رساله تئتئس به چه موضوعی پرداخته است .
- به تفضیل آرای نادرست درباره شناخت و معرفت را پیش می کشد و با انتقاد از آنها هیچ یک را شایسته نام شناسایی واقعی نمی داند .
- افلاطون در رساله جمهوری به چه موضوعی پرداخته است .
- در رساله جکخوری به موضوعات متنوعی اختصاص دارد و از مهمترین رساله های افلاطون شمرده می شود سهمی را هم به بیان آرای خود درباره شرایط شناسایی حقیقی اختصاص می دهد .

• شناخت و ادراک حسی

• سرفصل شماره 2

- افلاطون در کتاب تئتوس از چه چیزی سخن می گوید؟
- در کتاب تئتوس افلاطون از زبان سقراط گفتگو با تئتوس که یک جوان دانش پژوه ریاضی بود است . مشغول می شود و نظر وی را در باره شناخت حقیقی جويا می شود . و سپس علیه سوفیستها و بخصوص پروتاگوراس که از معروفترین آنهاست دلیل می آورد و نظر آنها را که تکیه بر ادراک حسی حقیقت را امری نسبی می پنداشتند و برای آن معیار ثابتی قائل نبودند رد می کند .
- نظر پروتاگوراس در مورد شناسایی حقیقی :
- معتقد بود شناسایی حقیق همان شناختی است که ما با حواس خود به دست می آوریم .
- بنابراین آنچه حواس هر کس گواهی می دهد برای او عین حقیقت است .
- نتیجه : حقیقت نسبی است و هیچ دانش پایدار و مطلقى وجود ندارد

● سرفصل شماره ۳

● شناخت حقیقی چگونه چیزی است و از چه طریقی باید تحصیل شود ؟
● به نظر افلاطون شناخت حقیقی اصولاً همراه با یقین و استواری است .
● آن قبیل آگاهی ها که سست و لرزان بوده و با موازین دقیق معرفت وفق نداشته باشد به سهولت دستخوش شک و تردید یا زوال خواهد شد .

● برای شناسایی حقیقی که به حصول یقین بیانجامد چه ویژگی هایی را باید انتظار داشت ؟

● (۱) خطا ناپذیر بودن

● (۲) به امور پایدار تعلق داشتن

● در نظر افلاطون چگونه می شود به معرفت حقیقی دست پیدا کرد؟

● افلاطون معتقد است که انسان می تواند با بکار بردن روش درست در اندییدن به معرفت حقیقی دست یابد .

● او بر این نکته پا فشاری می کند که آدمی باید طوری تربیت شو که برای به دست آوردن شناسایی واقعی و یقینی آماده گردد و از اینجا به طور صریح ویژگی های فوق را برای معرفت حقیقی لازم می شمارد . و ادراک حسی را فاقد

آن می داند



- نارسایی حواس
- سرفصل شماره ۴
- الف) خطا ناپذیر بودن شناخت یقینی
- به نظر افلاطون اصولاً هیچ یک از ادراکات حسی دارای ویژگی های خطا ناپذیر بودن و به امور پایدار تعلق داشتن نیست .
- ما با حواس خود با محیط اطراف در تماس هستیم و نقش حواس را در آگاهی از اشیا نمی توانیم انکار کنیم .
- حواس ما به طور دائم در معرض خطا قرار دارند .
- دلیل نسبی بودن ادراکات حسی :
- خطا ناپذیری حواس است که به ما اجازه نمی دهند تا از طریق آن به یقین دست یابیم . و به آگاهی هایی که با آن تحصیل می کنیم اعتماد کامل داشته باشیم به همین دلیل ادراکات حسی نسبی است .
- اینکه می گوییم ادراکات حسی نسبی است به این معنی است که از شخصی به شخص دیگر فرق می کند و در پاره ای موارد فریبنده و تحت تاثیر عوامل مختلف است .

- (ب) به امور پایدار تعلق داشتن شناخت یقینی
- شواهدی که نشان دهند بی قراری جهان مادی است چیست :
- اگر به جهان طبیعت یا جهانی که ما با حواس خود با آن ارتباط داریم بنگریم یعنی احوال آنچه را که به حواس ما در می آیند را بررسی کنیم مشاهده می کنیم که همه چیز در حال تغییر و تحول است و هیچ پدیده ای وضعیت ثابت ندارد .
- زمین و اجرام آسمانی بر مدار خود در چرخش اند و آنچه بر آنها قرار دارد نیز طبیعتی نا آرام دارد .
- در عالم محسوسات سراغ ثبات و پایداری نمی توان گرفت .
- سخن هراکلیتوس در مورد ثبات و پایداری نداشتن شناخت حسی .
- شما نمی توانید دوبار در یک رودخانه گام نهید زیرا آبهای تازه است که همواره جریان دارد و بر شما می گذرد .
- پیام هراکلیتوس را افلاطون پذیرفته بود

• شناسایی واقعی در کجاست

• سرفصل شماره ۵

- افلاطون پس از خورده گیری از ادراک حسی برای رسیدن به شناسایی یقینی چه راه حلی ارائه داد؟
- او برای رسیدن به شناسایی یقینی و معرفت حقیقی راه حل جدیدی ارائه داد که به نظریه مثل شهرت دارد
- راه حل افلاطون شامل دو مرحله است
- برای بدست آوردن معرفت حقیق باید از سطح حواس فراتر رفت و از ابزار دیگری به نام عقل مدد جست
- ادراک عقلانی ادراکی است که می توان ساخت ان را از هرگونه خطایی پاک کرد پس مشخصه ائل در معرفت حقیقی را که همان خطا ناپذیری ان است باید با بکار بردن قوه عقل تامین کرد .
- از دید افلاطئن در عالم طبیعت که پیوسته در حرکت و دگرگونی است نمی توان به چیز ثابت و با دوامی دست یافت بنابر این ویژگی دوم در معرفت حقیقی یعنی تعلق داشتن به امور پایدار در جهان محسوسات تامین نمی شود بلکه باید ان را در جهانی برتر از طبیعت جستجو کرد .



از دیدگاه افلاطون باید طایر عقل پر و بال گشاید و از حد طبیعت فراتر رود و در جهانی پهن‌آور و با شکوه به پرواز در آید و در آنجا واقعیت‌هایی را مشاهده کند که رنگ‌تغییر و بی‌ثباتی بر چهره آنها نیست چنانچه آدمی با این عروج عقلانی از مرز محسوسات عبور کند و در ماورای طبیعت به شهود عقلانی حقایق آن دیار موفق شود. ملاحظه می‌کند آنچه در این جهان محسوس وجود دارد تنها سایه‌هایی از آن حقایق بر این است افلاطون موجودات جهان ماورای طبیعت را چه می‌نامد:

مثال جمع آن مثل خواند می‌شود.

مثل گوهرهای اصیل جاودانه ای هستند که موجودات این جهان همگی بدل آنها محسوب می‌شوند

• مرجع کلیات

• سرفصل شماره 6

• مثالی برای درک بهتر نظر افلاطون

• چند قضیه را در نظر بگیریم

• الف) حسن یک انسان است

• ب) پروین یک انسان است .

• با اینکه حسن و پروین چند شخص مختلف اند اما آنها در یک چیز مشترک اند یعنی

یک محمول مشترک را که همان انسان است به همه آنها نسبت می دهیم .

• می دانیم که کلمه انسان یک تصور کلی است و ما برای شناخت حسن و پروین از

این تصور کلی استفاده می کنیم .

• تصور کلی به چه چیزی دلالت می کند ؟

- به نظر افلاطون این الفاظ کلی بر موجودات حقیقی عالم مثل دلالت می کند .
- یعنی تصور کلی انسان اشاره به مثال انسان دارد که در عالم مثل است .
- حسن و پروین و همه انسانهای دیگر سایه او به شمار می روند یا به عبارتی دیگر همه انسانها از مثال انسان بهره مند هستند .
- یعنی از دید افلاطون همه تصورات کلی از قبیل عدالت زیبایی نیکی و دارای یک مرجع حقیق هستند و آنها را باید در عالم مثل سراغ گرفت .
- تنها با یک سیر عقلانی است که می توان آنها را چنان که هستند ادراک کرد .
- حس و تجربه فقط سایه های مثل را در جهان طبیعت درک می کند و از ادراک خود مثل که ثابت و یکسان باقی می ماند ناتوان است .

- به نظر افلاطون این الفاظ کلی بر موجودات حقیقی عالم مثل دلالت می کند .
- یعنی تصور کلی انسان اشاره به مثال انسان دارد که در عالم مثل است .
- حسن و پروین و همه انسانهای دیگر سایه او به شمار می روند یا به عبارتی دیگر همه انسانها از مثال انسان بهره مند هستند .
- یعنی از دید افلاطون همه تصورات کلی از قبیل عدالت زیبایی نیکی و دارای یک مرجع حقیق هستند و آنها را باید در عالم مثل سراغ گرفت .
- تنها با یک سیر عقلانی است که می توان آنها را چنان که هستند ادراک کرد .
- حس و تجربه فقط سایه های مثل را در جهان طبیعت درک می کند و از ادراک خود مثل که ثابت و یکسان باقی می ماند ناتوان است .

• تمثیل غار

• سرفصل شماره 7

- افلاطون سیر عقلانی به سوی معرفت حقیقی یا شناسایی را در چه کتابی و به کمک چه تمثیلی بیان کرد؟
- در کتاب جمهوری به کمک تمثیلی معروف به تمثیل غار بیان داشته است .
- چرا انتقال از تاریکی به روشنایی در صورتی که به سرعت انجام گیرد توسط زندانی دیده نمی شود در این صورت چه باید کرد؟
- پس باید چشمان او به تدریج به روشنایی خو کنند تا به دیدن اشیای گوناگون توانا شوند .
- سایه ها و تصاویر اشخاص و اشیاء را که در اب می افتند بهتر از چیزهای دیگر تمییز خواهد داد .
- خود ادمیان و اشیا را خواهد دید .
- پس از آن به تماشای آسمان و ستارگان خواهد پرداخت ولی آنها را هنگام شب بهتر مشاهده می کند زیرا دیدگانش به روشنایی ماه و ستارگان زودتر عادت خواهند کرد و حال آنکه روشنایی خورشید چشمهای او را رنج می دهد .

- خواهد توانست خورشید را مشاهده کند منظورم انعکاس خورشید در آب یا در چیزهای دیگر نیست بلکه خود خورشید را در عین پاکی و تنهایی مشاهده خواهد کرد .
- پس از انجام چهار تمرین فوق فردی که قبلا زندانی بوده است چه چیزی را در می یابد
- در خواهد یافت که پدید آورنده سالها و فصلها و مادر همه چیزهایی که در عالم دیدنیها وجود دارد خورشید است
- از نظر سقراط انسان پس از سیر و سلوک در نهایت به چه چیز دست می یابد .
- من بر آنم که آدمی در عالم معرفت حقیقی در پایان سیر و سلوک و پس از تحمل رنجهای طاقت فرسا در می یابد مبدا همه مثل است . و نیز تصدیق می کند که همه سایه ها و تصاویر جلوه گاه خوبی و زیبایی اوست .

• روح مجرد

• سرفصل شماره ۸

- افلاطون واقعیت را به دو بخش تقسیم می کند :
- بخش اول : جهان طبیعت یا جهان محسوسات است که درباره ی ان فقط میتوان به کمک حواس پنجگانه شناختی ناقص و تقریبی به دست آورد .
- جهان محسوسات همان سایه هایی است مه زنجیر شدگان درون غار فقط با آنها آشنایی دارند و آنها را می بینند.
- هیچ چیز ثابتی وجود ندارد و همه چیز می آید و سپس می رود.
- جهان طبیعت یا جهان محسوسات شناخت نسبت به آن به کمک حواس پنجگانه بدست می آید
- شناخت ناقص و تقریبی
- الف) همه چیز در ال تغییر و دگرگونی
- ب) هیچ چیز ثابتی وجود ندارد
- بخش دوم: جهان مثل است که درباره آن می توان به کمک عقل شناخت مطمئن و معرفتی حقیقی به دست آورد . مثل جاودانه و تغییر ناپذیر است.



- از نظر افلاطون انسان مانند جهان دارای دو بخش است:
- بخش اول: بدن که در تغییر و دگرگونی است و چون در پیوندی ناگسستنی با جهان محسوسات است دستخوش احوال این جهان خواهد بود.
- بخش دوم: یک روح جاودانه و مجرد از همه آثار طبیعت که بخش اصلی وجود ما را تشکیل میدهد.
- افلاطون در رساله تیمائوس به بیان این موضوع می پردازد که: (تنها چیزی که دارای عقل و خرد است نفس است و این چیزی نامرئی است در حالیکه آتش آب خاک و هوا همگی اجسامی مرئی هستند)
- افلاطون در رساله فیدون چگونه این موضوع را رد می کند: (اعتقاد شخصی به این که نفس فقط هماهنگی بدن است و زمانیکه بدن از بین برود نفس هم که چیزی جز هماهنگی بدن نیست از بین خواهد رفت)؟



- به دو دلیل افلاطون این ادعا را رد می کند:
- ۱- اگر نفس فقط هماهنگی بدن بود باید تابع اوضاع و احوال بدن می بود و چنانچه شرایط بدن تغییر می کرد نفس که چیزی غیر از هماهنگی بدن نیست بر حسب آن شرایط تغییر می نمود در حالیکه واقعیت غیر از این است در حالیکه واقیت غیر از این است و نفس میتواند بر بدن و آرزو ها و امیال آن تسلط داشته باشد و بر آنها حکومت کند.
- ۲- اگر نفس صرفا هماهنگی بدن باشد پس یک نفس می تواند بیشتر از یک نفس دیگر باشد زیرا هماهنگی از اموری است که افزایش و نقصان می پذیرد و در نتیجه نفس یک فرد دیگر بیشتر یا کمتر خواهد بود و این البته فرضی نامعقول است .
- نظر افلاطون در مورد روح:
- روح مانند مرغی است که در قفس جسم محبوس شده است و تا زمانی که در این زمان گرفتار است از نعمت آزادی و پرواز سپهر حقایا که همان مثل هستند محروم است.
- یادآوری نه یادگیری از هم جدا و بیگانه اند و از بد حادثه هم نشین یکدیگرند و تنها در اثر تربیت است که نفس به تدریج آمادگی جدایی از بدن و خروج مغازه عادات و هواهای جسمانی را پیدا می کند و به سوی سرمنزل مقصود که مشاهده حقایق عالم برین است گام بر می دارد.

• یاد اوری نه یادگیری

• سرفصل شماره 9

• عقیده افلاطون درباره تعلق روح قبل از بدن را توضیح دهید ؟

• افلاطون معتقد است روح قبل از تعلق به بدن در جهان مثل است و مشغول مشاهده حقایق ان جهان است .
• اما وقتی به جسم تعلق پیدا کند با آن متحد می شود با جهان حقایق فاصله زیادی می گیرد و نسبت به ان غفلت و دچار فراموشی می شود . اما با مشاهده موجودات این جهانی که همه سایه های حقایق عالم مثل هستند روح بیدار میشود و دوباره حقایق را به یاد می آورد .

• مثال تیب اشتیاق بازگشت

• وقتی اسبی را می بیند کافی است که شکل واقعی (مثال اسب) را که قبلا در جهان مثل دیده به خاطر آورد به این ترتیب اشتیاق بازگشت به جهان اصلی در نفس او زنده می شود .

• افلاطون این اشتیاق را به چه چیز تعبیر می کند . افلاطون این اشتیاق را به عشق تعبیر می کند بنا براین از همان زمان که اشتیاق عاشقانه برای بازگشت به مبدا در نفس ظاهر میشود بدن و تمامی آنچه به حواس مربوط میشود نزد نفس ناقص و ناپایدار می نماید وخواستار آن می شود که بر بالهای عشق به پرئپواز در آمده از زندان جسم آزاد شود و به کاشانه واقعی خود باز گردد .

• تذکر

سرفصل شماره ۱۰

• اندیشه های افلاطون :

• جهان با شکوه را پیش ما ترسیم می کند که می توان ان را به یک تابلوی زیبا تشبیه کرد که نقاشی چیره دست تمام اجرای ان را با ذوق سرشار خود استادانه قلم زده و پرداخته است .

• اما همه این اوصاف این نظریه ثمره تلاش فکری یک اندیشمند بزرگ برای توجیح عقلانی جهان هستی است و مانند دیگر دستاوردهای فکری بشری خای از عیب و نقص نیست .

• در این قسمت می بایست مباحث آموزش داده شده در چند خط جمع بندی شده و در یک الی دو خط نیز نتیجه گیری شود.

خلاصه

سرفصل شماره ۱۱

- خلاصه و نتیجه گیری
- از نظر افلاطون معرفت حقیقی معرفتی است یقینی و قابل اعتماد
- گفته خدای معبد دلفی سقراط از همه دانایتر است
- از نظر افلاطون معرفت حقیقی و لا خطا ناپذیر باشد ثانیاً به امور پایدار تعلق داشته باشد
- افلاطون می گوید به جای حواس باید از عقل استفاده کرد
- و به جای تکیه بر طبیعی به سراغ ماورا طبیعت و عالم مثال که از ثبات و دوام برخوردار است رفت .
- انسان از نظر افلاطون دارای دو جز است : یک جز بدن و جز دیگر روح جاودانه است و به واسطه برخورداری از این روح مجرد که به جهان مثل معرفت پیدا می کند
- به اعتقاد افلاطون: علم و دانش چیزی جز یا آوری حقایق عالم برتر نیست بلکه ارتباط با جهان طبیعت روح انسان را بیدار می کند و خاطرات از یاد رفته اش را به یاد می آورد پس دانش بیداری روح است.

پایان



بخش کلیپ



همه ما عادت داریم هر وقت به دموکراسی فکر می‌کنیم، نام یونان باستان،
تهدنی که باعث گسترده‌گی آن شد، از ذهنمان عبور کند

دموکراسی
زمان 3:56



در آینده نگاه کن
مصوبت زمانه در کار
مناسب جهت انجام
و اگر فیهات نامناسب
است. زایشی کردار را نه
رشدنی صورت میسوز.

صفت از افکار عموماً از
عناقه روی کنترل شده
به وسیله عقل.

من تنها یک چیز می‌دانم و
است که هیچ نمی‌دانم

جملات ناب
زمان 1:30

ARISTOTLE

ارسطو حدود ۳۸۴ سال پیش از تولد مسیح
در یک منطقه پادشاهی قدیمی در مقدونیه به دنیا آه

ارسطو
زمان 7:18



بخش آزمون

تعداد سوالات: 10 عدد

نمره از 20

نمره هر سوال: 2

زمان: نامحدود

امکان بازدید از سوالات: دارد



شروع آزمون



قهرمان داستان های فلسفی افلاطون ، چه کسی بود و سبک او در مباحث فلسفی ، مشهور به چه بود و با چه کسی در بی قراری جهان مادی هم اندیشه بود؟

سقراط - دیالکتیک - هراکلیتوس

سقراط - گفتگو - پروتاگوراس

تئتوس - دیالکتیک - هراکلیتوس

تئتوس - گفتگو - پروتاگوراس

قبلی

بعدی

ثبت همه

افلاطون در کدام کتاب نظر سوفیست ها را که با تکیه بر ادراک حسی حقیقت را امری نسبی می دانستند رد می کند؟

- جمهوری
- تئتوس
- قوانین
- تیمائوس

قبلی

بعدی

ثبت همه

کدام گزینه بیانگر نظریه ی پروتاگوراس درباره ی شناسایی است؟

- شناسایی مبتنی بر ادراک حسی و امری ثابت است
- شناسایی مبتنی بر ادراک عقلی و امری ثابت است
- شناسایی مبتنی بر ادراک حسی و امری نسبی است
- شناسایی مبتنی بر ادراک عقلی و امری نسبی است

قبلی

بعدی

ثبت همه

افلاطون در کدام کتاب به بیان آراء خودش درباره ی شرایط شناسایی حقیقی می پردازد؟

جمهوری

تئتوس

مهمانی

پروتاگوراس

قبلی

بعدی

ثبت همه

افلاطون در کدام کتاب و برای چه منظوری تمثیل غار را مطرح کرده است؟

- تئتوس - سیر عقلانی به سوی معرفت حقیقی
- تئتوس - سیر حسی برای شناسایی مثل جزئی
- جمهوری - سیر حسی برای شناسایی مثل جزئی
- جمهوری - سیر عقلانی به سوی معرفت حقیقی

قبلی

بعدی

ثبت همه

افلاطون هر يك از موجودات جهان ماوراءالطبيعه را چه مي نامد؟

- خورشيد
- قوه عقل
- سايه
- مثال

قبلي

بعدي

ثبت همه

به نظر افلاطون ، الفاظ و تصورات کلی مانند انسان ، عدالت زیبایی ... به کدام مورد دلالت می کند و راه ادراک آن ها کدام است؟

- موجودات عقلی در عالم ماده - حواس سالم
- موجودات عقلی در عالم ماده - سیر عقلانی
- موجودات حقیقی در عالم مثل - حواس سالم
- موجودات حقیقی در عالم مثل - سیر عقلانی

قبلی

بعدی

ثبت همه

از دیدگاه افلاطون معرفت حقیقی ، با شناسایی چه چیزی حاصل می شود و این سیر، عقلی است یا قلبی و عرفانی؟

- نسان - عقلی
- مُثُل - عقلی
- انسان - قلبی
- مُثُل - قلبی

قبلی

بعدی

ثبت همه

تعبیر افلاطون از خداوند متعال کدام است؟

- وجود مطلق
- مطلق وجود
- مثال نیک
- مثال عقل

قبلی

بعدي

ثبت همه

قهرمان داستان های فلسفی افلاطون ، چه کسی بود و سبک او در مباحث فلسفی ، مشهور به چه بود و با چه کسی در بی قراری جهان مادی هم اندیشه بود؟

سقراط - دیالکتیک - هراکلیتوس

سقراط - گفتگو - پروتاگوراس

تئتوس - دیالکتیک - هراکلیتوس

تئتوس - گفتگو - پروتاگوراس

قبلی

بعدی

ثبت همه

نتیجه آزمون

نمره شما: 0

سوالات صحیح: 0

همه ی سوالات: 10

بازدید از آزمون

ادامه

Sorry, you failed!